



# یادمان سیاہکل و جنبش کارگری

باماتبار فدائی...  
جنبش کارگری و...  
سیاہکل، حماسہ یا عشق  
لحظ مناسب

کینہ  
پیکار

## با ما تبار فدایی، با ما غرور رهایی...

مرضیه معاضد زاده

### مروری کوتاه بر آنچه گذشت

در شرایطی که گروه‌های سیاسی به واسطه اعمال فشار نیروهای پلیسی از هر گونه حرکت سازنده باز داشته شده بودند و هرگونه فعالیت نیروهای اپوزیسیون با خشونت تمام متوقف می‌گردید و انبوه عظیم ترس و خفت بر توده‌ها و روشنفکران سنگینی باز دارنده‌ای را به وجود آورده بود، گروه جنگل فعالیت خود را آغاز کرد. هدف گروه به طور خالص و ساده ایجاد برخورد های مسلحانه و ضربه زدن به دشمن به منظور در هم شکستن جو خفقان در محیط سیاسی ایران و نشان دادن تنها راه مبارزه یعنی مبارزه مسلحانه به خلق میهن بود. گروه جنگل بر مبنای فعالیت سه تن از کادر های سابق تشکیل شد: بیژن جزنی، عباس سورکی و ضرار زاهدیان. این سه تن باز ماندگان گروهی بودند که در سال ۴۵ با هدف جنبش قهر آمیز در ایران تشکیل شد. این گروه مخفی که بعد ها به نام گروه جزنی شهرت یافت مدت یک سال به زمینه سازی کار مسلحانه پرداخت. در

زمستان ۴۶ گروه به خاطر نفوذ یک عنصر توده ای سابق که در خدمت پلیس سیاسی قرار گرفته بود و نقش نفوذ در گروه های اپوزیسیون چپ را داشت، مورد شناسایی قرار رفت و رهبران اصلی آن دستگیر شدند. عده ای از کادر ها فرصت طلبانه از مبارزه کناره گیری کردند و عده ای نیز بعد از هشت ماه زندگی مخفیانه به علت عدم امکان ادامه کار و نیز به علت بی تجربگی در امور نظامی قرار شد از مرز خارج شده و به انقلاب فلسطین بپیوندند و پس از کسب پاره ای تجربیات به ایران باز گردند. در جریان این برنامه

نیز چند تن دیگر دستگیر شدند و تنها دو نفر از وفاداران ( علی اکبر صفایی فراهانی و محمد صفاری آشتیانی ) موفق به خروج از مرز شدند و ۳ رفیق دیگر که افشا نشده بودند در ایران ماندند



فرماندهی ۴۰ و سپس ۱۵۰ نفر از چریک ها و در نهایت به فرماندهی منطقه شمالی جبهه آزادیبخش خلق فلسطین برگزیده شد - و بعد از مواجه شدن با شرایط امیدوار کننده گروه مجدداً به فلسطین رفت تا به یاری نهضت فلسطین ملزومات جنگی را فراهم آورد. او در بهار ۴۹ همراه رفیق صفاری و ملزومات به ایران بازگشت. در شهریور ۴۹ بانک ملی ایران شعبه وزراء به منظور حل مسایل مالی صادره شد. در اواسط شهریور ۴۹ عملیات شناسایی شش ماهه توسط شش نفر از رفقایی که آمادگی قبلی برای چنین عملیاتی را داشتند، آغاز گردید و به جنگل رفتند و رفقای دیگر در واحد های شهری و ارتباطی سازمان داده شدند. مقارن آغاز حرکت دسته جنگل به فرماندهی رفیق صفایی فراهانی، گروه با

گروه رفیق مسعود احمد زاده ارتباط گرفت. گروه احمد زاده از مبارزان جوان کمونیست تشکیل شده بود که در سال ۴۶ جهت مطالعه متون مارکسیستی لنینیستی گرد هم آمده بودند و تا سال ۴۷ به مطالعه اسناد انقلابی مشغول بودند. آنها هدف خود را ایجاد حزب کمونیست قرار داده و در زمینه عضوگیری و تربیت عناصر جدید فعالیت می کردند و دامنه ارتباطات خود را تا مشهد و تبریز گسترش دادند. در سال ۴۸ به تصویب هیأت مؤسسين، سازماندهی گروه احمد زاده تغییر یافت و اعضا در تیم های سه نفره که از لحاظ ایمنی مزایایی

تا گروه جدیدی را سازمان دهند. گروه جنگل در پاییز ۴۷ با ۸ کادر سازمان داده شد. و تعداد نفرات در فاصله پاییز ۴۷ تا زمستان ۴۸ به ۲۳ نفر افزایش یافت و فعالیت های تدارکاتی از قبیل خرید سلاح، تهیه نقشه از مناطق شمالی ایران، اجرای برنامه شناسایی سیستماتیک نواحی کوهستانی و ایجاد بایگانی اطلاعاتی، تا تابستان ۴۸ ادامه یافت. در این هنگام بود که رفیق صفایی به ایران بازگشت. - لازم به ذکر است که صفایی فراهانی در مدت حضور خود در فلسطین با نام مستعار ابو عباس ابتدا به

داشت سازمان داده شدند. وظیفه تیمهای مثلث، مطالعه متون مارکسیستی، انتشار و ترجمه آثار مارکسیستی و کار روی کارگران و روشنفکران آگاه و تربیت مارکسیستی آنان به منظور زمینه سازی برای تشکیل حزب سراسری طبقه کارگر بود. در اواخر سال ۴۸ این اقدامات با مشکلات جدی مواجه شد. سیستم پلیسی وقت و اثرات نامطلوب سابق، کارگران را از شرکت در مبارزه سیاسی و حتا مبارزات اقتصادی باز می داشت. در چنین شرایطی بود که گروه احمد زاده نیز بعد از مطالعات و بحث های بسیار اصل مبارزه مسلحانه را با مطالعه تجارب جنگ های برزیل و جنگ چریکی شهری مورد توجه قرار دادند و این مقارن بود با ارتباط دو گروه در شهریور ۴۹. از شهریور تا دی ماه ۴۹ ارتباط دو گروه به یک رشته مباحث تئوریک بر سر استراتژی و تاکتیک مبارزه مسلحانه گذشت. در دیماه ۴۹ نیز های گروه جنگل مورد پذیرش قرار گرفت. در ابتدای امر، اثر بخشی سیاسی وسیع و سراسری یک جنبش چریکی در کوه همزمان با عملیات شهری مورد نظر بود. قرار شد از گروه رفیق احمد زاده افرادی به کوه اعزام شوند اما گروه احمد زاده که هنوز بسیاری از کادر های آن علمی بوده و در گوشه و کنار کشور مشغول به کار یا خدمت وظیفه بودند عملاً قادر نبود در مدت کوتاهی نفرات را اعزام کند. در چنین شرایطی بود که فرماندهی جنگل مرتباً طولانی شدن شناسایی را به رفقای شهری تذکر می داد که اگر عملیات انجام نشود امکان کشف دسته جنگل قبل از بهره برداری از عدم هوشیاری دشمن و جود دارد و اعلام کرد که در نیمه دوم بهمن عملیات را آغاز خواهد کرد. لازم به تذکر است که دسته کوهستان با امکانات محدود درون گروهی به ۹ نفر افزایش یافت که از این عده، یک نفر در جنگل مفقود شد و تلاش های شبانه روزی برای پیدا کردن او بی نتیجه ماند. در نیمه اول دی ماه نیز یکی از کادر های

نیز که در کوهپایه های سیاهکل معلم بود دستگیر شده بود و گروه جنگل (نه دسته شهری آن و نه دسته کوه) از این واقعه با خبر نبودند. در روز ۱۹ بهمن که به عنوان روز عملیات انتخاب شده بود، قرار شد هادی بنده خدا لنگرودی از کوه پایین آمده و ایرج نیری را فراری دهد غافل از آنکه ژاندارمری خانه او را در محاصره داشت. رفیق هادی بعد از درگیری مسلحانه به دست دشمن اسیر می شود. رفقایی که در بالای کوه بودند با صدای تیر اندازی از واقعه مطلع می شوند و قرار می شود طبق نقشه قبلی حمله را شروع کنند و ضمناً موجبات رهایی رفیق هادی را نیز فراهم آورند. به این ترتیب اولین عملیات چریکی اعلام شده، در ایران آغاز شد. در شامگاه ۱۹ بهمن، رفقا از مواضع خود خارج شده و بعد از تصاحب یک اتومبیل کوچک در جاده سیاهکل- لونک حمله را آغاز کردند. هدف، پاسگاه ژاندارمری و پست جنگلداری بود. در این حمله تمام موجودی پاسگاه تصاحب شد و چریک ها بدون دادن تلفات به ارتفاعات جنوبی عقب نشستند. ضمناً هادی بنده خدا نیز در پاسگاه نبود و به رشت منتقل شده بود. عملیات قبلی از جمله مصادره بانکها جهت گمراهی دشمن اعلام نشده بود و دشمن تا مدتها فکر می کرد این عملیات توسط باند های گانگستری انجام شده. به این ترتیب عملیات سیاهکل قبل از بسیج نیرو های دشمن انجام شد و ضربه نخستین زده شد، که خود پیروزی بزرگی برای جنبش جوان به شمار می رفت. پس از عملیات سیاهکل از ۱۹ بهمن تا ۸ اسفندسته جنگل مورد حمله متمرکز دشمن قرار گرفت. آنها در یک رشته نبرد های پانزده روزه با دشمن دلیرانه نبرد کردند و بیش از ۶۰ افسر درجه دار و سرباز دشمن را از پای در آوردند و خود نیز به علت چند خطای تاکتیکی که در مبحث بعدی به آن خواهیم پرداخت متلاشی شدند. پس از این، بقایای گروه جنگل و کادر

گروه جنگل به نام غفور حسن پور که افسر وظیفه بود و وظایف گروهی اش به دیگران داده شده بود به علی غیر از ارتباط با گروه جنگل دستگیر شد. بعد از ۲۰ روز شکنجه که منجر به شهادت او شد اعترافاتی کرد. این اعترافات سر نخ دستگیری سایر افراد گروه جنگل شد. آنها که انتظار فاش شدن اسرار را نداشتند (چرا که تصور بر این بود که رفیق نامبرده در ارتباط با فعالیت های گروه دستگیر نشده و لذا موردی ندارد که مسایل درونی را مطرح سازد) در شهر غافلگیر شده و دستگیر شدند. نتایج مخرب در ۱۳ بهمن به وجود آمد و حمله سراسری ساواک به گروه جنگل شروع شد. در فاصله ۲۴ ساعت سه نفر در

**در پاییز ۴۹ یکی از تیم های مثلث از گروه احمد زاده، بانک ونک را مصادره کرد و وجوه آن به نفع جنبش ضبط شد.**

گیلان، ۵ نفر در تهران و در روزهای بعد دو نفر دیگر در تهران دستگیر شدند. به طوری که از کادر های گروه جنگل فقط ۵ نفر باقی ماندند. در پاییز ۴۹ یکی از تیم های مثلث از گروه احمد زاده، بانک ونک را مصادره کرد و وجوه آن به نفع جنبش ضبط شد. در جریان این مصادره یکی از اعضا به نام رفیق فرهودی تحت پیگرد قرار گرفت و بعد از چند ماه زندگی مخفی در تهران با چند نفر دیگر به گروه جنگل پیوست. به این ترتیب گروه جنگل که شبکه شهری اش از هم پاشیده شده بود با این رفقا تقویت شد و تعدادشان به ۹ نفر رسید. ضمناً شاخه تبریز گروه احمد زاده نیز در ۱۵ بهمن ۴۹، تیمی به منظور مصادره مسلسل شهربانی تبریز تشکیل داد که این عملیات نیز با موفقیت انجام شد. در این زمان ضربه از شهر به کوه سرایت کرده و ایرج نیری

های شهری در تهران گرد هم آمدند و در اواخر اسفند دو تیم مستقل پنج نفره و سه نفره تشکیل دادند و ضمن حفظ ارتباط با گروه احمد زاده، ترور فرسیو (رییس دادرسی ارتش) را طرح ریزی کردند و در ۱۸ فروردین ماه عملیات را با موفقیت به پایان رساندند. گروه احمد زاده نیز که در این شرایط دارای یک تیم شهری سازمان یافته بود در همان روزها با حمله به کلانتری قلعهک، مسلسل نگهبان کلانتری را مصادره نمود. پس از این طرح ادغام کامل دو گروه مورد بررسی قرار گرفت و در اواخر فروردین ۵۰ سازمان چریکهای فدایی خلق ایران پا به عرصه وجود نهاد.

## بررسی و ارزیابی حماسه سیاهکل

همانگونه که رفیق حمید اشرف یاد آور می شود، گروه جنگل با توجه به اینکه در هر لحظه از عمل نابود می شود کار خود را آغاز کرد. گروه تمام تلاش خود را برای مخفی ماندن فعالیت ها کرده بود و پنج ماه در کوهستان ها و جنگل ها بدون آنکه کوچکترین رد پای از خود باقی بگذارد به شناسایی پرداخت. افراد دسته کوهستان در هفته های آخر برنامه شناسایی خود در مباحثاتی به این نتیجه رسیده بودند که عملیات باید طوری تنظیم شود که در منطقه تحت عمل تأثیر بگذارد. به این ترتیب تئوری "تأثیرات منطقه ای عملیات"، جای تئوری "تأثیرات سراسری عملیات" را گرفت. تأثیر این تغییر استراتژیک بر حرکات تاکتیکی این بود که افراد کوه بعد از اولین ضربه دیگر نباید به سرعت منطقه عملیات را ترک می کردند بلکه میبایست در منطقه می ماندند و طبق برنامه به شناسایی دقیق تاکتیکی می پرداختند تا بتوانند ضربات بعدی را در همان منطقه وارد سازند تا مداوم ضربات بر منطقه تأثیر گذارده و خلق منطقه را به مبارزه بکشاند و به این ترتیب اصل حرکت مداوم فراموش شد. از طرفی دشمن

نیروی عظیمی را برای نابودی یک دسته کوچک هشت نفری گسیل داشت. هنگ ژاندارمری گیلان با تمام نیرو های پلیس و ارتش در منطقه بسیج شده و با استفاده از ده ها هلیکوپتر به جستجو می پرداختند. سپهبد اویسی فرمانده ژاندارمری کل شخصاً در سیاهکل ستاد عملیات



تشکیل داده و عملیات را رهبری می کرد. غلامرضا برادر شاه نیز برای بازرسی به سیاهکل اعزام شده بود و یک گردان ارتشی از پادگان منجیل نیز به سمت منطقه به حرکت در آمده بود. موقعیت طبیعی نیز مناسب نبود و به علت زمستان درختان جنگل برگ نداشت و امکان استفاده از هلی کوپتر را به دشمن می داد. تأخیر در شروع عملیات برای پیوستن افراد جدید به گروه نیز همانطور که فرمانده جنگل مادام آن را گوشزد می کرد از دیگر عواملی بود که به عنوان خطای تاکتیکی، از سوی حمید اشرف عنوان شده است. از طرفی چهار نفر از افراد کوه توسط روستاییان ناآگاه دستگیر شدند که رفقا به خاطر اینکه مبادا یک روستایی آسیب ببیند مسلحانه اقدام نکردند. به این ترتیب بود که فداییان کوهستان به مدت ۴۸ ساعت با قوای متمرکز دشمن پیکار کردند و آن گاه که مهماتشان به پایان رسید دو نفرشان با دست زدن به عمل

فدایی با انفجار نارنجک خود چند تن از عوامل دشمن را نابود ساختند و دو تن دیگر که رمقی در تن نداشتند به اسارت دشمن در آمدند. یکی از افراد نیز توانست از محاصره جان سالم به در برد که چند روز بعد به طور نیمه جان در حوالی یک روستا یافته شد. به این ترتیب از دسته ۹ نفری جنگل، ۷ نفر به اسارت دشمن در آمدند و دو تن دیگر در جنگل به شهادت رسیدند. در مجموع از ۳۳ نفری جنگل در کوه و شهر، ۱۷ نفر دستگیر شدند که از این عده ۱۳ نفر در تاریخ ۲۷ اسفند ۴۹، تیر باران شده و فقط پنج تن از آنها زنده و آزاد ماندند و راه پر افتخار رفقای خود را ادامه دادند. با این حال همانطور که حمید اشرف عنوان می کند: "رفقا همیشه روحیه جانبازی و فداکاری خود را حفظ کردند و هر جا که کمبودی و نقصی وجود داشت و هر جا که بی تجربگی سد راهشان بود، از جان خود مایه گذاشتند و راه انقلاب را هموار ساختند. این پیشگامان ارزش های نوینی را خلق کردند و مکتبی از ارزش های انقلابی بر پا داشتند. آنها نمونه کاملی از صداقت انقلابی بودند." و "خلق سر خورده و بد بین شده، نومید و تسلیم را که سنتهای انقلابی پیشین و سرکوبگری وحشیانه رژیم عامل آن بود، بیدار کرده و به صحنه آوردند." آنها به خاطر اعتقاداتشان هر خطری را بی محابا تقبل کرده و به تنها چیزی که بها نمی دادند جانشان بود و همین بود که مفهوم فدایی در مورد آن ها نه به عنوان یک شعار بلکه به عنوان یک واقعیت مصداق پیدا می کرد. شاید هم پاکبازی تمام عیار رفقای ما یکی از اشکالات کار ما بود". رفیق حمید اشرف تأکید می کند: البته باید توجه داشته باشیم که بسیاری از مسایلی که امروزه روشن و واضح به نظر می رسند "معماهای حل شده ای" هستند که آسان شده اند. و این مسایل در هنگام وقوع آن چنان واضح نبوده اند و باز هم تجربه لازم بود که اشکالات را نمایان سازد و

هرگز بدون تجربه و عمل و ارتکاب اشتباهات، نمی توانستیم رشد کنیم.

## دستاوردهای مبارزه مسلحانه

همانگونه که رفیق بیژن جزنی عنوان می کند : عملیات مسلحانه و خون هایی که در آن سال ها ریخته شد، بی شک در تشدید و تکرار حرکات اعتراضی مردم تأثیر بسیاری گذاشت. اعدام ۱۳ تن چریک و اعدام فرسیو به تلافی آن، همه یک معنی می دهد: از امروز نیرویی در این جامعه متولد شده که با همه جوانی و کم تجربگی اش قادر است نقطه عطفی در سیر تکاملی جنبش رهایی بخش باقی بگذارد. در فاصله سال های ۴۲ تا ۴۹ توده ها به حالت سکون و رکود فرو رفته بودند، زحمتکشان هیچ گونه حرکت اعتراضی نداشتند، روشنفکران تنها در چند مورد از خود حرکتی نشان دادند که مهم ترین آن در جریان فوت تختی و ماجرای اتوبوس رانی بود که دانشجویان، نیروی عمده این اعتراض ها بودند و تازه این اعتراضات دانشجویی نیز اغلب در ارتباط با جریان پنهانی مبارزه مسلحانه بود. اما در سه سالی که از جنبش گذشت، دانشجویان علیرغم دیکتاتوری خشن، نمایش های اعتراضی به راه می انداختند و در هر سال، چندبار دانشکده ها و مدارس به علل سیاسی تعطیل می شدند. کارگران علیرغم شرایط اختناق و افزایش بی حد خشونت رژیم، بیش از سال های قبل دست به اعتصاب های اقتصادی میزدند: اعتصابات کارگران جهان چیت ری، کارگران شرکت واحد، دخانیات، گروه صنعتی بهشهر در تهران با شش هزار کارگر، کارگران کارخانه ارج، اعتصاب یک ماه و نیمه چهار هزار کارگر کارخانجات کفش ملی در تهران، رشت و بندر پهلوی و ... اعتصابات پر شور و یکپارچه دانشجویان سراسر کشور از جمله اعتصابات خونین تهران، تبریز، اهواز، اصفهان در زمستان ۵۱ که در همه حال دانشجویان بر خلاف گذشته حالت تهاجمی

داشتند و شعار هایشان نه صنفی که سیاسی بود، اقدامات و ابتکارات دانش آموزان سراسر کشور از جمله : لاهیجان، سراب، دزفول، ساری، کرمانشاه و ... که در زمینه ساختن مواد منفجره ساده و اقدام به انفجار مجسمه های شاه و نیز چاپ و پخش اعلامیه های سیاسی که با ماشین های صادره شده از مدارس و ادارات توسط خود دانش آموزان انجام می شد، آشکارا نمایانگر تأثیراتی است که عملیات مسلحانه در میان توده ها و عناصر آگاه خلق بر جای نهاده است. این ها آن تأثیراتی است که به آمار در می آید اما مهم تر از اینها تغییراتی است که در مناسبات توده ها با جنبش روی داده است. آن چه از مبارزات دوره های قبل در ذهن مردم مانده بود شکست، تسلیم طلبی بود. توده ها نه تنها همواره در پشت رهبری خود شکست خورده بودند بلکه بارها شاهد تسلیم طلبی و سازش رهبران و از میدان گریختن آنها بودند. این پدیده در میان مردم بی اعتمادی و بی اعتقادی به عناصر پیشرو و نیروی خود را به وجود آورده بود اما جنبش مسلحانه با آن رشادت ها و پاکبازی ها به این بی اعتقادی مطلق ضربات خرد کننده ای وارد آورد. مردم اینک پس از مبارزات خونین اعتقاد دارند که چریک ها اگر کم تجربه اند، اگر با دشمن بسیار نیرومند سر و کار دارند اما عزمی راسخ دارند و در برابر دشمن سازش ناپذیرند. مردم با چریک ها

ابراز همدردی می کردند اگر چه هنوز به حمایت مادی خود از آنها نپرداخته بودند اما طی آن سال ها گوش به زنگ حیات و ممات آنها بودند. مردم با انتقال اخبار و

پخش صدها شایعه به سود چریک ها، رژیم را به ستوه آوردند. به دنبال حمله به سیاهکل و اعدام ۱۳ چریک، جنگل ها مملوء از چریک ها شد. بعد از اعدام فرسیو و تعیین جایزه برای ۹ چریک فراری، مردم با ساختن لطیفه ها رژیم را به سخره گرفتند. پویان پس از شهادت بارها زنده شد،

صفری در جنگ و گریز های خود قدرتی مافوق انسانی یافت و در هنگام شهادت ساعت ها یک تنه با دشمن جنگید. مهنوش با مسلسل از بامی به بام دیگر می جست و عوامل دشمن را از پای در می آورد. زبیرم افسانه های محلی را در جوانمردی و انسان دوستی بار دیگر زنده کرد. رژیم هر بار وعده نابودی این نیرو ها را می داد ولی هر بار که می گذشت ناگزیر به شکست خود اعتراف می کرد. جنبشی که در دوره های قبل تنها یک جریان اقلیت به شمار می رفت، در این مدت تبدیل به مهم ترین جریان در بین نیرو های فعال شد. آن روز مردم و افکار عمومی جهان جنبش مسلحانه را به خوبی می شناختند و از چریک ها به عنوان "مهم ترین دشمنان و اپوزیسیون رژیم" نام می بردند.

این تنها بخش کوچکی از تأثیرات و دستاوردهای جنبش مسلحانه در ایران بود. ما را مجال آن نیست که دستاوردهای جنبش را در عرصه های دیگر از جمله نیرو های اپوزیسیون، خود رزمندگان و بر رژیم شاهنشاهی و افشای ماهیت فرصت طلبان و ... در این چکیده بررسی کنیم.

## تئوری، خاکستری است دوست من، اما سبز است درخت جاودان زندگی!

در فاصله سال های ۳۹ تا ۴۲ دیکتاتوری به میزان قابل توجهی عقب نشست ولی شکست استراتژیک جریان های سنتی

( حزب توده و جبهه ملی ) خلأیی را به وجود آورده بود که به مردم اجازه نداد از این امکانات نتایجی پایدار بگیرند. در سال های ۴۲ که دیکتاتوری دست به تهاجم گسترده زد و مردم را که هنوز نفس نکشیده بودند وحشیانه سرکوب

**در کارخانه های کوچک و بزرگ شعبه ای از سازمان امنیت به کار مدام مشغول بود.**

کرد، نیروهای جدید در برابر چه باید کرد مبارزه قرار گرفتند. مبارزات سیاسی و اقتصادی تحت کنترل رژیم در آمده بود و خلق هیچ امیدی به مبارزه سیاسی نداشت، روشنفکران انقلابی فاقد هرگونه رابطه مستقیم و پایدار باتوده خویش بودند. موسسات نظامی و غیر نظامی رفت و آمد شهریها به دهات را کنترل می کردند و در کارخانه های کوچک و بزرگ شعبه ای از سازمان امنیت به کار مدام مشغول بود. در این شرایط بود که جریان های متعددی مارکسیست و غیر مارکسیست به سوی مبارزه مسلحانه گرایش پیدا کردند. عوامل متعددی در گرایش به مبارزه مسلحانه نقش ایفا می کردند از جمله شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، موقعیت روحی توده ها، سنت ها و اشکال مبارزاتی، موقعیت سیاسی جهانی و منطقه ای که بررسی تمامی این موارد در کتاب نبرد با دیکتاتوری اثر بیژن جزنی موجود است ( انتشارات چمن صص ۶۰-۶۹). فقط در موقعیت جهانی این نکته شایان ذکر است که در سال ۱۹۵۸، ۲۶۰۰۰ جنگ چریکی در جهان در حال انجام بود که در سال ۱۹۶۲، به ۴۷۰۰۰ مورد رسید. گفتیم که در کشور ما نیز جریان های بسیاری به مبارزه مسلحانه گرایش پیدا کردند ما سیاهکل را از آن رو حماسه و یا رستاخیز می نامیم چرا که نخستین گام در چنین جهتی بود و پاسخی عملی در برابر خلأیی نظری و دست پاچگی و سر در گمی جریانهای سیاسی بود. در چنین شرایطی است که متن های مدافع مبارزه مسلحانه جان می گیرد و از جانب نیروهای جلب شده به سوی جنبش بلعیده می شود و گرنه در یک شرایط عادی و خالی از هرگونه پراتیک مبارزه مسلحانه این متن ها قادر نبود شور و شوقی در بین نیروهای فعال برانگیزد. از این جاست که از دیر باز اصل تبلیغ مشی مسلحانه عمدتاً از راه پراتیک و نه صرفاً تئوری مورد توجه جریانهای معتقد به مبارزه بوده است. رستاخیز سیاهکل اساساً ماهیت آگاه سازنده داشت. جنبش

در مرحله تدارکاتی و مقدماتی خود بود. نیروهای مبارز می کوشیدند به عوامل ضروری انقلاب برسند. از آنجا که مبارزه ضرورت تدارکاتی داشت لازم نبود شرایط لازم برای انقلاب فراهم باشد تا پیشاهنگ حق داشته باشد دست به اعمال قهر بزند. جنبش در حرکت خود به شرایط لازم خواهد رسید و در مرحله معینی توده ها به مبارزه مسلحانه پیوسته و انقلاب تحقق خواهد یافت. مشی مسلحانه هر گونه بر خورد مکانیکی با شرایط انقلاب را که منجر به تسلیم طلبی در برابر دشمن شده و نیروهای مبارز را به انتظار کشیدن غیر فعال دچار می سازد، مردود می شناسد.

در این قسمت به نکات مهمی می پردازیم که اگر چه در مباحث تئوریک و در پراتیک جنبش مغفول نمانده اما هنوز نقل برخی محافل متلون و نا آگاه است البته این مسایل در آن سال ها نیز از سوی فرصت طلبان و خارج نشین ها علیه جنبش مسلحانه عنوان می شد که با بی عملگی و سر در گمی خود به جای یاری رساندن به جنبش، با



رژیم در سرکوبی آن همکاری کردند. اپورتونیست هایی که مدت ها به امید عنایات شاه، وظیفه مقابله با هر حرکت انقلابی در ایران را متقبل شدند و کوشیدند با کمک الفاظ و شعارهایی از بر شده و در زیر پوشش " بررسی تئوریک " از جنبه دیگری و به ویژه از طریق تحریف تئوریک پدیده

ها با جنایات استبداد سلطنتی در سرکوب این جنبش نوین هماهنگ گردند. آن ها جنبش را متهم به ماجرا جویی می کردند و از شکست های تاکتیکی جنبش برای اثبات خود بهره می جستند. در چنین شرایطی بود که جنبش مانعی نمی دید که در حالی که با مسلسل و نارنجک به دشمن خلق یورش می برد با برداشتی خلاق از مارکسیسم- لنینیسم به فرصت طلبان بتازد و این مبارزه تا امروز نیز ادامه دارد. آنها گمان می برند که جنبش نقش توده ها را نادیده گرفته است در حالی که دو هدف مبارزه مسلحانه " تثبیت مشی انقلابی و بسیج توده ها " بود. یاد آور می شویم که بسیج توده ها به معنی به حرکت در آوردن آنها علیه رژیم است. حرکات اعتراضی و مطالبات مردم در آغاز از شکل قهر آمیز مبارزه فاصله دارد. آنچه در روزها و سال های قبل از قیام ۵۷ اتفاق افتاد به خوبی نمایانگر موفقیت جنبش در بسیج توده ها بود. آن ها خود نیز بارها در آثار خود عنوان کرده اند که :

اعمال قهر انقلابی در مشی ما سرشت تبلیغی دارد و نسبت به نبرد توده ای یک مرحله مقدماتی محسوب می شود. با این ضربات باید خلق را بیدار کرد و به اعتراض کشانید و در میان صفوف دشمن تفرقه انداخت. مبارزه نمی توانست تا ایجاد حزب طبقه کارگر معلق بماند، بر عکس حزب طبقه کارگر تنها در یک پروسه انقلابی به وجود خواهد آمد. بنابراین اگر در گذشته حزب توده به خود اجازه می داد به بهانه کمبود شرایط عینی دست روی دست بگذارد این بار پیشاهنگ خود می خواست در تکوین شرایط عینی شرکت کند و آن را به پیش راند و حزب سراسری طبقه کارگر را ایجاد کند. تجارب گذشته نشان می داد که در شرایط دیکتاتوری اشکال سیاسی و اقتصادی مبارزه دچار آن چنان محدودیت هایی است که هرگز تبدیل به یک جنبش توده ای نمی شود و مبارزه با رژیم نیاز به اعمال قهر دارد. همانگونه که در متن هم بارها عنوان کردیم، مبارزه

مسلحانه گامی در جهت تشکیل حزب سراسری طبقه کارگر بود. این نکته در آثار تمامی رفقا به خوبی مورد بررسی قرار گرفته بنابر این اتهام نفی حزب از سوی چریکها کاملاً بی پایه و اساس است.

همانگونه که پویان نیز به خوبی در اثر خود (ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا، که راهنمای عمل چریکهای فلسطینی نیز بوده است) عنوان کرده، بسیاری گمان می برند که: مطالعه + سازمان (بدون هیچ تلاش انقلابی برای رشد آن) + لحظه مناسب = حزب طبقه کارگر و حزب طبقه کارگر + شرایط مطلوب = انقلاب. در حالی که لحظه مناسب و شرایط مطلوب واقعیت نخواهند یافت مگر آن که عناصر انقلابی در هر

لحظه از مبارزه خویش به ضرورت های تاریخی پاسخ دهند. لحظه مناسب و شرایط مطلوب، مفاهیمی متافیزیکی هستند که هیچ چیزی را توضیح نمی دهند، به کار گرفته شده اند تا صرفاً بر روی ضعف های آشکار آن موقتاً پرده بکشند. تئوری ای که از واقعیت عینی اخذ نشده باشد طبعاً نمی تواند با واقعیت عینی رابطه برقرار کند.

در مورد کار صنفی - سیاسی و نظامی نیز در آثار تمام رفقا عنوان شده که مبارزه مسلحانه به معنی مطلق گرفتن تاکتیک های نظامی نیست و مشی جنبش انقلابی، تلفیقی است از اشکال نظامی و سیاسی و اقتصادی که شکل نظامی نقش اساسی و محوری را بازی می کند و صرفاً ماهیت تبلیغی دارد. تاکتیک های سیاسی و اقتصادی و مسالمت آمیز نقش مهمی در فعال کردن توده ها و پیوند با پیشاهنگ دارد. همانطور که رفیق مؤمنی اشاره کرده است: "کار سیاسی با توده ها به دو شکل است: یکی کار منفرد با یک یک آنها و جلبشان به سازمان های انقلابی، و دیگری، کار سیاسی در سطح وسیع و سراسری. نوع اول را ما نه تنها انجام می دهیم بلکه بنا بر شواهد عینی بهتر از

هر کسی انجام می دهیم. در مورد نوع دوم، صرف نظر از کارهایی مانند اعلامیه پخش کردن و غیره که باز هم ما آن را بیشتر از هر کسی انجام می دهیم، فقط در رابطه با شکلی از مبارزه امکان پذیر است، یعنی باید در مبارزات توده ها شرکت کرد و آن را رشد داد. این کار هم در شرایط کنونی علیرغم حرف آن هایی که دور از ماجرا نشسته و شعار می دهند، مشکل نیست بلکه غیر ممکن است چرا که دشمن اشکال مبارزه توده ها را شدیداً کنترل می کند. ما می پرسیم: شما در آن روز ها چه کردید؟؟؟

برخی نیز عنوان می کنند که انقلاب کار توده هاست و با برچسب مشتی روشنفکر، رفقا را از توده جدا می کنند. "اینکه توده مردم یگانه امید

**بسیاری از رفقای روشنفکر ما از خانواده های کارگران و پیشه وران و حتا دهقانان هستند و یا به هر طریق با این خانواده ها در ارتباط هستند و چنانچه این رفقا می پندارند روشنفکران اشراف زاده جدا از توده ها نیستند.**

انقلاب هستند و مبارز علیه پلیس فقط از عهده یک سازمان انقلابی که این توده را در عمل و نه در گفتار رهبری می کند، امریست کاملاً بدیهی و جزء الفبا، و انسان حتا شرمش می آید که به اثبات این مطلب بدیهی بپردازد. "لنین"

در اینجا نیز رفیق مؤمنی نکته بسیار مهمی را عنوان می کند که درخور توجه بسیار است: بسیاری از رفقای روشنفکر ما از خانواده های کارگران و پیشه وران و حتا دهقانان هستند و یا به هر طریق با این خانواده ها در ارتباط هستند و چنانچه این رفقا می پندارند روشنفکران اشراف زاده جدا از توده ها نیستند. بسیاری از آنها سالها در میان توده ها کار و زندگی کرده اند. در اینجا

ما راجع به کارگر چریک فدایی که در سازمان کم نیستند اصلاً حرفی نمی زنیم و فقط درباره روشنفکر چریک حرف می زنیم. بد نیست از این روشنفکران تئوری چند را نام ببریم تا تفاوت کیفی دو نوع روشنفکر مشخص شود: بهروز دهقانی: فرزند یک کارگر که ۱۴ سال معلم روستاها بوده، مرضیه احمدی اسکویی: فرزند یک خانواده نسبتاً فقیر که ۷ سال در شهری کوچک معلم بوده، مناف فلکی: ۱۲ سال کارگر قالی باف بوده، جواد سلاحی که شغلهایی همانند آهنگری و رانندگی تاکسی بار را داشته، احمد زبیرم که سالها در بندر پهلوی ماهیگیر بوده و نمونه های بسیار دیگر که برخی از میان توده برخاسته اند و برخی سالها با توده زیسته اند و اغلب به منظور مشخص کارگری کرده اند و این به طور

مشخص در برنامه سازمان بود، رفقای دیگر نیز با رفقای کارگر به طور شبانه روزی زندگی می کنند، علاوه بر آن در محیط هایی که ما زندگی و کار می کنیم، داشتن هر گونه رفتار و حرکت روشنفکری از نظر امنیتی برای ما خطرناک است. هم فلان استاد دانشگاه

هاروارد روشنفکر است، هم صمد پهرنگی. آیا میتوان عبارت کلیشه ای روشنفکر را در ارتباط با هر دو به کار برد؟ خیلی جالب است که این اتهامات از جانب کسانی ایراد می شود که خود در پشت میز شان در رم و پاریس و لندن نشسته و پیپ دود می کنند. معلوم نیست این رفقای دلسوز ما، کار با توده ها را از کجا آموخته اند؟!

و آخرین مورد که این روز ها نیز باب شده است در مورد تئوری و کار تئوریک است:

باید دوباره یاد آوری کرد که کار تئوریک به طور مشخص در برنامه سازمان وجود داشت و تمامی آثار مارکس و لنین در اولویت آثار تئوریک بود. رفقا نه تنها این آثار را به خوبی مطالعه می کردند بلکه در صدد ترجمه و نشر این آثار نیز بر می

آمدند و به قول رفیق تقی شهرام بر آن شرح و حاشیه نیز می نوشتند و آنها را به خوبی بومی می کردند آن هم در آن شرایط که کسی را مجال نفس کشیدن نبود. اهمیت این موضوع برای کسانی که فقط یک مرور کوتاه بر آثار رفقای سازمان کرده اند واضح و مبرهن است اما جالب تر اینجاست که دقیقاً این حرف را کسانی می زنند که حتا از خواندن این کتابها دوری جسته اند. ما را کاری با نشریات و مجلات جناح های مختلف حکومتی و سرسپرده که خود بخشی از حاکمیت بوده و از سوی آن به اپوزیسیون بودن مکلف شده اند و البته در عین حال می خواهند خود را به عنوان آلترناتیو معرفی کنند نیست. روی سخن با کسانی است که تحت تأثیر این اراجیف قرار می گیرند. روی سخن و انتقاد رفقای سازمان، دقیقاً به کسانی بود که خود را با تئوری و به بهانه تئوری محبوس کرده و قدمی بر نمی داشتند درست همانند انتقادی که مائو به مستی کتابخوان بی عمل می کرد. سخن را با نوشته ای از خود رفقا به پایان می بریم: "چیزی که تعیین کننده است، صداقت در آموزش و برخورد با مسایل و شرکت در عمل است. آری در شرایط کنونی، ما درس هایمان را به خوبی بلدیم. می دانیم که باید به نشر افکار کمونیستی پرداخت، می دانیم که باید جنبش کمونیستی با جنبش خود به خودی توده ها تلفیق شود و می دانیم که باید حزب طبقه کارگر را از اتحاد سازمان های مارکسیستی - لنینیستی مرتبط با توده ها تشکیل داد. حال باید عمل کرد و مشکلات عملی کار را دریافت. حال به کسی نیاز داریم که عمل کند. از اطاعتان باید بیرون بیایید، حال اگر می خواهید کتابتان را هم همراهتان بیاورید نه تنها مانعی ندارد بلکه لازم است و ما هم چیزی خلاف این را نمی گوئیم. در آن دوره خط مشی حزب توده و جبهه ملی و خرده خط مشی های شناخته شده دیگری وجود داشت و "شعار عمل" به معنی دعوت به "اطاعت کورکورانه" از این خط مشی

ها بود این دوران سپری شده و ما اکنون در دوران دیگری هستیم. ما نمی گوئیم عمل مسلحانه کنید، به هر عملی که معتقدید دست بزنید، بیایید و تجربه کنید تا مسئله از نظر تئوریک هم حل شود. آخر، تئوری بدون عمل که تکامل نمی یابد. قبل از عمل باید مشکلاتی را در زمینه تئوریک حل کرد، این مشکلات را به طور جدی حل کنید، ما حتا این را هم به عنوان عمل از شما قبول داریم."



به قول لنین: "ما باید به خاطر داشته باشیم که یک حزب انقلابی تنها در صورتی شایستگی عنوان خود را خواهد داشت که جنبش انقلابی را در عرصه عمل رهبری کند. ما باید به خاطر داشته باشیم که هر جنبش خلقی، می تواند اشکال بی نهایت متنوعی به خود بگیرد. بدین معنی که پیوسته اشکال نو پدید می آورد و اشکال کهنه را دور می ریزد و یا اشکال نو و کهنه را به گونه ای تازه در هم می آمیزد و وظیفه هر انقلابی این است در این جریان شرکت فعال داشته باشد... ما کار طولانی و دشوار را برای آنچه آینده دارد، بر تکرار آسان آنچه در گذشته محکوم شده است، ترجیح می دهیم.

مارکسیسم بدون قید و شرط معتقد به یک برخورد تاریخی به اشکال مبارزه است. بدون در نظر گرفتن موقعیت مشخص تاریخی، هر گونه بحثی در این باره به معنای عدم درک الفبای

ماتریالیسم دیالکتیک است. هر گونه کوششی در رد یا تأیید شکلی از مبارزه، بدون توجه عمیق به موقعیت مشخص، به مثابه رها کردن چارچوب مارکسیسم است.

زمانی که ما نتوانیم درک کنیم کدام شرایط تاریخی جنگ پارتیزانی را به وجود آورده، قادر هم نخواهیم بود جوانب منفی آن را تصحیح نماییم. شکوه های ما در مقابل مبارزات چریکی در واقع شکوه هایی است که از ضعف حزب ما در رابطه با قیام ناشی می شود."

تو می باید خاموشی گزینی به جز دروغت اگر پیامی نمی تواند بود

اما اگر مجال آن هست که به آزادی ناله ئی کنی

فریادی در افکن و جانت را به تمامی

پشتوانه پرتاب آن کن

"احمد شاملو"

فهرست منابع و مأخذ:

جزنی، بیژن، نبرد با دیکتاتوری...، انتشارات چمن صفایی فراهانی، علی اکبر، آنچه یک انقلابی باید بداند، انتشارات آمال

اشرف، حمید، جمع بندی سه ساله، انتشارات نگاه تحقیقی بر جنبش کمونیستی در ایران و مقالاتی از لنین، انتشارات ستاره سرخ

مؤمنی، حمید، پاسخ به فرصت طلبان، انتشارات م - بید سرخی

پویان، امیر پرویز، ضرورت مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا.

گفتگو های میان سازمان مجاهدین خلق و گروه منشعب از سازمان چریکهای فدایی خلق، سایت اندیشه و پیکار.



## جنبش کارگری و رستاخیز سیاهکل

علیرضا ثقفی

مهم ترین نقدی که تا کنون به رستاخیز سیاهکل شده است عبارت از آن است که این جنبش حرکت عده ای روشنفکر بود که ارتباطی با مردم نداشتند و به عنوان جریان جدا از حرکت مردم کارگران و زحمت کشان، محصول عجله و بی طاقتی روشنفکرانی بود که طاقتشان از ظلم و ستم رژیم شاه به انتها رسیده بود و می خواستند در حقیقت با یک راه میان بر مشکل قدرت سیاسی را حل کرده و سپس کارگران و زحمت کشان را به دنبال خود بکشند.

در این جا من می خواهم مسئله را از دو جنبه بررسی کنم یکی به لحاظ شکل و ارتباط فیزیکی و ملموس با جنبش کارگران و زحمت کشان و دیگری به صورت محتوایی، اجتماعی و روند رو به گسترش تضاد طبقاتی.

در هر دو مورد فوق بحث ما یک بحث تاریخی است که در مقطع زمانی خاصی مورد بررسی قرار می گیرد و تعمیم آن به مسائل امروز، مجال دیگری می خواهد که در آینده اگر فرصتی بود به آن خواهیم پرداخت.

این امر مشخص است که میان شکل کار و محتوای حرکت ارتباط جدایی ناپذیر وجود دارد و نمی توان آن ها را جدای از یکدیگر مورد بررسی قرار داد اما این رابطه شکل و محتوا و تاثیر متقابل آن ها در پدیده های اجتماعی مسئله ای است که تنها با شناخت دقیق و همه جانبه شرایط امکان پذیر است. که در این نوشته سعی بر این است تا نقدهای این حرکت مورد بررسی قرار گیرد.

اولین مسئله مورد بررسی وضعیت جنبش کارگری در آن دوره است.

جنبش کارگری تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

از رشد و بالندگی بسیار خوبی برخوردار بود به گونه ای که شورای متحده کارگری یکی از قوی ترین جنبش های کارگری در سطح منطقه بود. مبارزات کارگران در سال های ۳۲-۱۳۲۰ آن چنان قدرت و عمقی داشت که حتی امروز پس از



چپ به قدرت بزرگی تبدیل شده بودند، کودتای ۲۸ مرداد نیروی اصلی خود را برای سرکوب جنبش چپ و کارگری به کار گرفت، و در حالی که تعقیب و شکنجه میلیون و طرفداران نهضت ملی خیلی زود تمام شد، اما تمام نیروی کودتا برای سرکوب و کشتار نیروهای چپ کارگری به کار گرفته شد، و حتی از نیروهای ملی کسانی مورد خشم و غضب بیشتری قرار گرفتند که به نیروهای چپ و کارگری نزدیکتر بودند، همانند زنده یاد دکتر حسین فاطمی و یا کریم پور شیرازی مدیر روزنامه شورش، که مشخصا افکار چپ و ضد سرمایه داری داشتند. (۱)

در نتیجه خیلی نیاز به کنکاش نیست تا آن که درک کنیم که کودتای ۲۸ مرداد مسئله اصلی

اش سرکوب جنبش کارگری و چپ بود که پی گیرترین مبارزان ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری بودند. و در اسناد بسیاری نیز آمده است که کودتای ۲۸ مرداد به خاطر ترس از به قدرت رسیدن نیرو های چپ و کارگری بود. بین نیروهای چپ و کارگری در آن دوره از یک طرف و نیروهای ملی و طرفدار ملی شدن صنعت نفت

از طرف دیگر، تا قبل از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ شکاف و اختلاف نسبتا زیاد بود و در مواردی نیروهای ارتجاعی از یکی علیه دیگری استفاده می کردند، و آن وحدت لازم در میان آنان به صورتی نبود که نیروهای ارتجاعی احساس خطر کنند. اما پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۱، این نزدیکی میان نیروهای چپ و جبهه ملی زیاد تر شد. و همین امر چنان وحشتی در مرتجعین ایجاد کرد که همه آنان علیه این دو نیرو متحد شدند. برخوردهای سال های بعد از کودتا نیز نشانگر همین امر است. در حالی که به فاصله کمی از کودتا برخی از میلیون مورد غضب

گذشت ۶۰ سال از کودتای ۲۸ مرداد تمام آن ها که به بررسی تاریخ آن زمان پرداخته اند و تمام آنان که هنوز آن دوران را به یاد دارند، بر این اعتقادند که این قدرت جنبش کارگری اگر به درستی به کار گرفته می شد، توان جلوگیری از کودتای ۲۸ مرداد را داشت.

در این جا وقتی از جنبش کارگری صحبت می کنیم مجموعه جنبش چپ و کارگری است که آن زمان در صورت حزب توده و شورای متحده خود را نشان می داد. برای اثبات این امر نیاز به آوردن فاکت های زیاد و یا استدلال پیچیده نیست. کافی است سری به منابع مستقل آن دوره زده و یا حتی محاکمات دکتر محمد مصدق را به دقت مطالعه کنیم که در آن قدرت کارگران و نیروهای چپ در آن دوره به خوبی آشکار است.

اما به همان میزان که جنبش کارگری و نیروهای

قرار گرفته رها شده و برخی نیز به زندان های کوتاه مدت محکوم شدند اغلب نیروهای ملی همکاری با حکومت جدید را ترجیح دادند(نظیر ملک، بقایی، کاشانی و معظمی، صدیقی، صالح....) و سرکوب نیروهای چپ و کارگری تا سالها بعد ادامه یافت. اعدام افسران حزب توده و تعقیب و آزار و کشتار فعالان کارگری و یورش به تشکل های کارگری و در چند مورد دستگیری و شکنجه رهبران شورای متحده کارگری، از آن جمله است. پس از کودتای ۲۸ مرداد بسیاری از فعالان کارگری مورد تعقیب قرار گرفته و کشته شدند که از آن جمله میتوان به افرادی نظیر قازاریان، وارطان ملانصرالله دهقان و ابولفضل فرهی و ده ها فعال کارگری دیگر اشاره کرد. در فروردین ماه ۱۳۳۳ / ۳۵ تن از اعضای شورای متحده مرکزی که از رهبران شورای ایالتی تهران این سازمان بودند دستگیر شدند با وجود این مقامات سفارت آمریکا برآورد می کردند که در سال ۱۳۳۴ گروهی از رهبران اصلی که شمارشان نزدیک به ۵۰۰ نفر می رسد سازمانی از مسئولان اتحادیه را هم چنان حفظ کرده اند. همچنین در بهمن ماه ۱۳۳۳ یعنی حدود یک سال و نیم پس از کودتا، حکومت نظامی موفق به کشف و دستگیری رهبران شورای متحده کارگری شد. آنها که پس از کودتا توانسته بودند سازمان مخفی خود را حفظ کنند، در راه اندازی چند اعتصاب از جمله اعتصاب کارگران کفاش اهمیت مبارزات کارگری را نشان داده بودند. به همین جهت حکومت کودتا با تمام توان در جهت کشف شبکه

رهبران کارگری بود و در یورش بهمن ماه ه توانست بیش از ۵۰ تن از رهبران کارگری شورای متحده را دستگیر

کند وزیر شدیدترین شکنجه ها قرار دهد. از آن پس تا سالها بعد مبارزات کارگران به شدیدترین

و جه سرکوب میشد. پس از کودتای ۲۸ مرداد جنبش کارگری به رغم آن که به شدت مورد تهاجم قرار گرفت و سرکوب شد، اما از پای نشست و در دوران پس از کودتا به خصوص تا سال ۱۳۳۸ که کشتار کارگران کوره پز خانه ها

و کارگران نساجی اصفهان صورت گرفت همچنان ادامه داشت. گرچه از فردای کودتا اعتراضات پراکنده در تمامی مناطق کارگری

ادامه داشت اما از مهمترین آنان اعتصاب سراسری کارگران کوره پز خانه ها در خرداد ماه ۱۳۳۸ بود. آن ها خواهان افزایش دستمزد ۳۵ درصدی بودند و در این زمینه هم بستگی کاملی میان کارگران حکم فرما بود. اما مقامات کودتا که از این اعتراض سراسری کارگران به خشم آمده بودند، و گمان نمی کردند که کارگران در برابر قدرت آنان ایستادگی کنند، برای کارگران لشکر کشی کردند، ولی کارگران شجاعانه در برابر نیروهای کودتا ایستادند، در زد و خوردی که میان ارتش و کارگران صورت گرفت بیش از ۵۰ تن از کارگر کشته شدند و صدها نفر زخمی بر صحنه نبرد بر جای ماند. در این نبرد بیابان های اطراف و رامین غرقه در خون کارگران شد و اجساد کارگران در منطقه ای وسیع پراکنده بود. تو گوئی که صحنه ای از نبردهای جنگ جهانی بود. دژخیمان شاه که میخواستند سکوت گورستان را حاکم کنند در مواردی رگبار مسلسل را به روی

کارگران میبستند، هم زمان با اعتصاب سراسری کارگران کوره پز خانه ها، کارگران کارخانه نساجی وطن

اصفهان که در جریان کودتا مورد تهاجم قرار گرفته و بسیاری از آنان بازداشت و یا اخراج شده

بودند، بار دیگر دست به اعتصابی سراسری زدند و در زد و خوردی که میان آنان و ارتش کودتا صورت گرفت بیش از ۱۰ نفر از کارگران کشته شده و تعداد زیادی زخمی در صحنه های نبرد کارگران و ارتش شاه برجای ماند. هر چند

کودتاگران در صحنه نظامی پیروز شدند ولی در انتها مجبور شدند در برابر خواست کارگران عقب نشینی

**کودتای ۲۸ مرداد مسئله اصلی اش سرکوب جنبش کارگری و چپ بود که پی گیرترین مبارزان ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری بودند.**

کنند. اما آن کشتار کارگران و عدم حمایت بخش های دیگر جامعه از آنان و همچنین انفعال نیرو های چپ و کارگری در کودتای ۲۸ مرداد، جو یاس و ناامیدی را بر جریان چپ و کارگری حاکم کرد که تا سالها بعد ادامه داشت.

یکی دیگر از درخشان ترین مبارزات کارگران در زمان شاه راه پیمایی کارگران جهان چیت از کرج به تهران بود که در سال ۱۳۵۲ اتفاق افتاد. هرچند در این راهپیمایی میان کارگران و نیروهای ارتش کودتا در کاروانسرا سنگی درگیری شدیدی به وجود آمد و تعدادی از کارگران کشته شدند اما این درگیری تأثیری مستقیم در تضعیف رژیم کودتا داشت به طوری که برای اولین بار پس از کودتا جنبش چپ دانشجویی که تحت تأثیر مبارزات سیاهکلی ها بود نیز به حمایت از کارگران جهان چیت برخاست. و این دور جدیدی از مبارزات کارگری بود که گسست قبلی را از میان برمیداشت.

در نتیجه به لحاظ شکلی میتوان چنین گفت که کودتای ۲۸ مرداد اساسا کودتایی بود علیه نیروهای چپ و کارگری و آن بخش از میلیون و از جمله دکتر مصدق که پس از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ هر روز با چپ ها و نیروهای کارگری پیوند نزدیک تری پیدا می کرد. زیرا هم نیروهای چپ و کارگری و هم مصدق و نیروهای چپ جبهه ملی

**در این نبرد بیابان های اطراف و رامین غرقه در خون کارگران شد و اجساد کارگران در منطقه ای وسیع پراکنده بود.**

دریافته بودند که تنها با اتحاد یکدیگر است که می توانند آزادی و استقلال را به دست آورند و از این نوع بردگی نظام سرمایه داری و قدرت های خارجی تا حدودی رها شوند. می گویم تا حدودی زیرا این مسئله مشخص است که با پیروزی نیروهای چپ و کارگری در ایران و با وجود نظام جهانی سرمایه داری چالش ها و مبارزات وسیعی هم زمان در پیش رو قرار داشت. به همان دلیل که کشورهای دیگری که تا حدودی استقلال و آزادی خود را به دست آورده بودند، نتوانستند آن را در طوفان های بعدی چالش با سرمایه داری حفظ کنند، همانند هند و یا چین و یا همان اردوگاه سوسیالیسم آن زمان. اما این مسئله هیچ گونه دلیلی بر آن نمی شود که در آن مقطع نیروهای چپ و کارگری و گرایش چپ جبهه ملی می توانستند حداقل جلوی کودتا را بگیرند. این سوال که در صورت جلوگیری از کودتا وضعیت مردم، امروزه چگونه بود سوالی است کاملا انحرافی، مگر قرار است مشکلات جامعه بشری یک بار برای همیشه حل شود، چه کسی چنین ادعایی کرده است و به طور قطع اگر جلو کودتا هم گرفته می شد، تنها بخشی از مسائل قابل حل بود، و بخش عمده آن نیز باید در چالش های بعدی تکلیفش روشن می شد، اما می توان گفت که به طور قطع در جایگاهی بهتر از امروز بودیم. با این حال در دور بعدی مبارزه که برای شکستن

جو یاس و ناامیدی از سیاهکل آغاز شد نسل جدید نیرو های چپ و کارگری وحدت و همبستگی خود را نشان دادند که تا سرنگونی شاه ادامه داشت .....

از طرف دیگر در کنار سرکوب کارگران نیرو های کودتا و پشتیبانان آنها مبادرت به

ایجاد تشکل های دست ساز خود کردند تا مبارزات کارگران و زحمتکشان را به سمت دلخواه هدایت کنند. اهمیت مسائل کارگری ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد آنچنان بود که سفارت خانه

های آمریکا و انگلیس با فاصله کمی از کودتا مبادرت به ایجاد تشکل های دست ساز خود کردند (ص ۳۷۴ اتحادیه های کارگری و



خودکامگی)-در سفارت آمریکا یک هیئت ۳۰ نفره متشکل از ۱۳ آمریکایی و ۱۷ ایرانی پس از کودتا مسائل کارگری ایران را رهبری می کرد، این هیات مستقر در سفارت آمریکا و وزارت کار بود. در سال ۱۳۳۳ یک رهبر کارگری دست ساخته به آمریکا اعزام شد و تا سال ۱۳۴۰ نزدیک به ۶۰۰ کارگر در انواع برنامه ها که در ایران و ایالات متحده به اجرا درمی آمد شرکت کردند.

وضعیت کارگران را پس از کودتای ۲۸ مرداد کایننگهام دیپلمات آمریکایی چنین توصیف می

شود فاحش ترین تجاوزات را به حقوق خود می پذیرند" (اتحادیه های کارگری و خودکامگی ص ۳۵۲)

اما به لحاظ محتوای مبارزات چپ و کارگری وضعیت به گونه ای بود که سرکوب ۱۳۳۲ که لبه تیز آن متوجه کارگران و زحمت کشان بود... پس از سرکوب سراسری جنبش کارگری و بخصوص پس از کشتار کارگران در ۱۳۳۸، یک سکوت قبرستانی بر جامعه حاکم کرده بودند، و اعتراض کارگران و زحمت کشان، به صورت حرکت های جمعی تا مدتی در سکوت بود. وضعیت بگونه ای بود که بنابر گزارش سفارت آمریکا یاس و ناامیدی بر همه چیز سایه افکنده بود- این قدرت اهریمن شاه از یک طرف و احساس ضعف کارگران و زحمت کشان و توده های مردم از طرفی دیگر، باید شکسته می شد، تا بار دیگر مردم و زحمت کشان به خودباوری برسند.

امر مهم آن بود که گروه های منسجم رو شنفکری و کارگری به راه و روشی رسیدند که ضرورت حرکت در جهت باز کردن راهی جدید برای مبارزه را در دستور قرار دادند. این سگوت گورستانی را که بر قرار شده بود وضع مطلق را که کارگران و زحمتکشان در برابر قدرت مطلق رژیم احساس میکردند، مانع هرگونه حرکت و تشکلی بود. علاوه بر آن در سطح جهانی نیز

نیرو های چپ و کارگری تعرضی سراسری را به سرکوبگران سر مایه داری آغاز کرده بودند که نمونه های آن در امریکای لاتین و خاور میانه مشاهده میکنیم و کشورهایی همانند کوبا و ونزوئلا و نیکاراگوئه و برزیل

و... مبارزات مساحانه ای را علیه حکومت های دست نشاندۀ آغاز کرده بودند و هم چنین در خاورمیانه در شکل مبارزات مردم ظفار، یمن، فلسطین، و ترکیه و به خصوص مبارزات ویتنام

**تاثیر متقابل مبارزات نیرو های چپ و کارگری در ایران و مبارزات جهانی و مقاومتها در برابر تهاجم همه جانبه نظام سرمایه داری، ضرورت حرکتی جدید و مبارزه ای قهرمیز را در دستور کار قرار داد.**

کند" کارگران عادت کرده اند که سهم اندکی از درآمد کشور را دریافت کنند و متقاعد کردن آنان به این که ممکن است حق دریافت سهم بیشتری داشته باشند کار دشواری است. کارگران غالباً بی این که صدای اعتراض از آنان شنیده

و جنوب شرق آسیا، خود را نشان میداد. تاثیر متقابل مبارزات نیرو های چپ و کارگری در

توانستند میراث سیاهکل را به خوبی پاس دارند که آن نیز خود مجال دیگری میطلبد .....

هر چند نیروهای مدافع سرمایه داری از آن پس تلاش کردند تا بار دیگر دو مطلق را برقرار کنند و ادعا کنند که بار دیگر به جزیره آرامش رسیده

**از آن زمان تاکنون به رغم کشتار ها و اعدام ها و قتل عام های زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ و قتل های زنجیره ای و سرکوبها ، مردم و نیرو های مبارز ، تمام مصائب رنج ها و ستم ها و کشتار هارا تحمل کرده اند.**



این دو مطلق شکسته شد و توده های مردم دانستند که قدرت حکومت ها هیچگاه نمیتواند به صورت مطلق

دوام آورد و ضعف مردم نیز مطلق خود را میشوند. حرکت هم راستای فعالان کارگری و کارگران و زحمتکشان در ظرف چند سال ثمره خود را بر جای گذارد و با سرنگونی شاه بزرگترین سازمان سیاسی چپ در عرصه مبارزه ظاهر شد. این ظهور بدان خاطر بود که حرکت آنان تونسته بود تا حدود زیادی بی عملی و ناتوانی نیرو های چپ و کارگری را پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ جبران کند. بی عملی و ناتوانی ای که بیشتر معلول

ایران و مبارزات جهانی و مقاومتها در برابر تهاجم همه جانبه نظام سرمایه داری ، ضرورت حرکتی جدید و مبارزه ای قهرمیز را در دستور کار قرار داد.

در سالهای اولیه بعد از کودتا . حکومت کودتا تمام تلاش خود را بکاربرد تا آنکه تمام بقایای سازمانهای کارگری و چپ را از میان بردارد و چنین بود که تمامی نیرو های نظام سرمایه داری در جهت ایجاد فضای گورستانی به کارگرفته شدند. با کشتار کارگران کوره پز خانه ها در ورامین و کارگران در اصفهان .... و با چنین

اند اما از آن زمان تاکنون به رغم کشتار ها و اعدام ها و قتل عام های زندانیان سیاسی در دهه ۶۰ و قتل های زنجیره ای و سرکوبها ، مردم و نیرو های مبارز ، تمام مصائب رنج ها و ستم ها و کشتار هارا تحمل کرده اند ، اما هرگز به دو مطلق باز نگشتند و سکوت قبرستانی را پذیرا نشدند و مبارزات آزادیخواهانه و طبقاتی از آن زمان تاکنون همچنان ادامه دارد .

(۱) شعر معروف کریم پور شیرازی :

هر که افزوده گشت مال و زرش

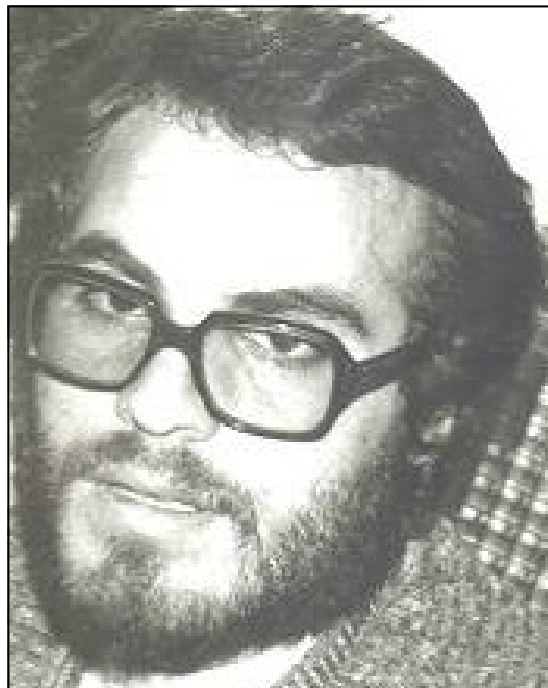
زر نبارید از آسمان به سرش

از کجا جمع گشته ثروت و مال

یا خودش دزد بوده یا پدرش

رهبری آن نیرو ها بود تا آنکه به کارگران و زحمتکشان مربوط باشد . اما همین امر یک بد

بینی و ناامیدی در کارگران و زحمتکشان و توده های تحت ستم ایجاد کرده بود که با اقدام به شکست دو مطلق از جانب نیرو های چپ و کارگری تا حدود زیادی جبران شد و گرفت آن نتیجه ای را که لازم بود. یعنی آنکه حرکت سیاهکل به لحاظ محتوایی هم راستا با حرکت کارگران و زحمتکشان برای سر



کشتارهایی نیرو های سرکوبگر توانستند در چشم توده های مردم قدرت مطلق حکومت و ضعف مطلق مردم را حاکم کنند. دو مطلق که باید درهم میشکست و

نگونی حکومت کودتا بود . و به لحاظ شکستی دو مطلق بود که ظاهری و قابل شکستن . اما شور بختانه وارثان این حرکت عظیم

جریان سیاهکل از جانب نیروهای چپ و کارگری تدارک دیده شد تا آنکه آغازی برای شکست این

## سیاهکل، حماسه یا عشق

علی اصغرزاده

من بر آن نیستم از منظر علوم مارکسیستی، فلسفه، منطق و تاریخ و رخداد سیاهکل به تحلیل بنشینم که از فردای ۱۹ بهمن سال ۴۹ تا امروز نوشته اند و تحلیل کرده اند، گروهی نقد مثبت و گروهی نقد منفی، اما تا کنون من ندیده ام که فقط از دریچه عشق و با هدایت دل آن واقعه نقش شود.

عشق عاقبت اندیش نیست، عشق در آن چه حاصل است فرو نمی رود، عشق درد نمی شناسد، زخم نمی بیند، چشم می بندد بر خار و خارا سنگ راه، عشاق اینچنینند.

گفت شرح حسن لیلی می دهم  
خاطر خود را تسلی می دهم

سیاهکل ققنوس بود، سیاهکل زایش بود، سیاهکل که نه حماسه، که نه جنگ کار و سرمایه، که نه تیشه بود بر سینه صخره، که نقش آفتاب بود در شب یلدای وطن. ققنوس افسانه نیست که در خیال به جستجویی باشیم، ققنوس منم، تویی، ایرج نیری، صفایی فراهانی، گلسرخی و چگواراست. اگر من و تو آن کنیم هر آن چه آنان کردند.

و همه آنان که در دیوار تاریخ نقاش (آخرین برگ بودند) ۱، جاودانه زیستند، عاشقانه جان باختند، از عشق آموختند و فرمان از دل بردند. دل دیوانه است و به تنهایی بر سرزمین تن و جان حکومت می کند، نه بر تن هراس اندازد و نه بر جان دیر مردن می آموزد،

دیوانه را چه باک که با لقمه ای نان و جرعه ای آب پای در شوره زار بی انتها گذارد، و آنان این کردند. در نوزدهمین روز بهمن ۴۹ گل ها را شکستند، پانزده شاخه شکسته در انبوه برف و سیاهی

جنگل در زمین فرو رفتند و دگر روز سر از خاک بیرون آوردند و غنچه شدند، غنچه گل، گل پرپر، و باز غنچه و باز گل تا امروز. رویش، زایش، و این شد قصه سیاهکل، دهان به دهان، سینه به سینه، که آرشی آمده تا جان بر پر تیر گذارد و تیر بر چله. (تو می دانی دوست که ایرج نیری فرزندی از سیاهکل بود و در مدرسه روستای شب خسلات از توابع سیاهکل معلم و در سال ۵۹ یا ۶۰

وری، حیدر عمو اقلی- که بر آتش نشستند و خاکستر شدند، از میان خاکسترشان ۵۲ نفر ققنوس شدند. و به گاه دیگر تقی ارانی سوخت و از سوخته اش حزب توده و از حزب توده- روز به ها و وارثان ها- پر گشودند و بر آتش فرود آمدند و گاه دیگر سیاهکل ققنوس شد و تا امروز که از میان خاکسترش پرنده هایی پر می گشایند و بر پهنا آسمان سرود(جان من چون هزار فدای خلق میهنم) سر می دهند.

(جان ویلیام کوک یکی از رهبران انقلابی آرژانتین گفته بود، ترجیح می دهم با چگوارای خطاکار باشم، تا با رهبری حزب کمونیست سنتی و صاحب حق).

دادستان-لاجوردی در جمع زندانیان اوین دهه ۶۰- گفته بود من باور ندارم که نوشته اید سال ۵۸ جذب فلان سازمان شدید شما از سال ۵۲ آغاز کردید، اما موقعیت وصل نداشتید.

گفته لاجوردی حقیقت داشت. چگونه می توان باور کرد در یک فاصله کوتاه، از ۲۲ بهمن ۵۷ تا ۱۱ اردیبهشت ۵۸ به خاطر بزرگداشت روز کارگر ۵۰۰ هزار نفر گرد شمع فداییان در میدان آزادی پروانه شوند. ۵۰۰ هزار جوان زیر ۲۰ سال از کل جمعیت ۲۴۰۰۰۰۰ نفری ساکن تهران این جمعیت با این حد سنی یعنی همه مردم تهران. اگر تبر نبود که شاخ و برگ این جنگل خلق را

هرس کند امروز فدائی خلق همه مردم ایران را به گرد خود داشتند. می خواهم از خودم بنویسم تا محور باشم برای آن دریای خلق. - من بزرگ شده کو چه



فرزند دیگری از سیاهکل به نام اورنگ از تعلیم او جان بر سر عشق گذاشت و فدایی شد) ۲.

سالیان دور ققنوس هایی بودند- پیشه

پس کوچه های مختاری شاپور، مسجد قندی، تهرانچی هستم.

خانی آباد - با فاصله پنج دقیقه پیاده روی تند از خانه ما - خانی آباد در غم فقدان پهلوان تختی به ماتم بود، گوش شکسته های با غرور اما محزون، سر در گریبان داشتند. تنومند مردانی که نشان از ورزشکاری آنها در رشته های ورزشی سنگین بود. بر افروخته، اما باچشمانی پر از اشک. فوتبالیستهای غیور و غمگین که در بین آنها برادران معینی و برادران وطن خواه ساکن همان محله بودند. درمیان انبوه ورزشکار، مربی، بازاری، مردم عادی، جوانانی محجوب و سر به زیر، آن ها نیز با نشان دانشگاهی یا خشمی مقدس در مراسم ترحیم قهرمان تختی شرکت کرده بودند. من نوجوانی ۱۵ ساله با انبوهی از سوال به راستی در میان آن ها چه می کردم؟ در مسجد قندی دیگر های نذری برای ترحیم به بار بود. زنان با چشمانی پر از اشک در انتظار دریافت نذری، به خانه بازگشتم، ظرفی برداشتم و به مسجد رفتم، پلو و قیمه نذری گرفتم، دگر بار به خانه بازگشتم، مادر غذا را بین ۵ فرزند و خودش تقسیم کرد. نمی دادم تخیل من بود یا تلخی مرگ قهرمان، که هر دانه برنج هنگام آسیاب شدن در میان دندان هایم فریاد می کردند، پهلوان، پهلوان.

سال ها بعد در کتاب خاطرات رفیق کبیر مرضیه احمدی اسکویی خواندم که: اصغر عرب هریس در نوجوانی به خاطر تعلیمات معلم روستا، شلوار ارباب را که مادرش به عنوان رخت شوی اربابی، شسته بود از روی بند برداشته به کنار رودخانه می برد، بر تخته سنگی می گذارد و با قلوه سنگی بر آن می کوبد تا شلوار پاره شود تا انتقام رخت شویی بی مزد مادرش را بگیرد هر بار که سنگ بر سنگ می خورد، از میان دو سنگ نام صمد بهرنگی به گوش می رسید. اصغر شنید صمد، صمد، من، تختی.

این تقدیر من بود، همان گونه که اصغر عرب باید شاگرد صمد بهرنگی باشد، من باید در محله مختاری شاپور بزرگ شوم. که رخدادهای چریکی آن جا مرا به سوی سازمان چریک های فدایی خلق بکشاند.

اصغر عرب هریس از اعضاء فداییان شاخه تبریز بود که به همراه دیگر یارانش علیرضا نابدل، مناف فلکی، بهروز دهقانی به قتل رسیدند.

شب تحمیلی دیو شب پرست، صبح سپید و روشن خلق را می بلعید. نگاه های خیره مادران به درهای خانه ها حکایت دلواپسی می نوشت، هراز گاهی خبر مرگ شاهپر اوج پرواز بر ستیغ البرز، خون دل نقاش بود که بر بوم تاریخ می لغزید و دگر روز، دگر بار چنین می شد. تیر از چله صیاد جلااد بر دل پر عشق عقاب تصویر رهایی می داد. این شد که عقاب سرود:

شهر شاه هوا اوج گرفت

زاغ را دیده بر او ماند شگفت

**شب تحمیلی دیو شب پرست،  
صبح سپید و روشن خلق را می  
بلعید. نگاه های خیره مادران به  
درهای خانه ها حکایت  
دلواپسی می نوشت**

سوی بالا شد و بالاتر شد

راست با مهر فلك همسر شد

لحظه ای چند بر این چرخ کبود

نقطه ای بود و دگر هیچ نبود

قطعه پایانی شعر بلند عقاب دکتر پرویز ناتل خانلری-

عشق بر آتش پل جوادیه، تخم نهاد و ققنوسی دگر پرواز کرد. موتور سواری روی پل جوادیه در خون در غلتید. خبر سینه به سینه، در سکوتی با فریاد سفر می کرد. احمد زبیرم جان باخت. پل جوادیه، جایی که ما در نوجوانی برای دیدن عبور قطارها به آن جا می رفتیم، آن روز هم تنی چند از بچه های محل رفتیم، اما نه خون بود و نه خونریز.

باز میدان راه آهن پشت پارک، رضایی کبیر، یکه و تنها تاخت، رگبارش سینه خصم درید و او گریخت، و باز من ماندم و سرگردانی، خیابان هم شد خیابان ستوان چاووشی. من و صدها پرسش.

آرام، آرام من از تخم ققنوس بر رخ سرخ

سحر، سحر پاك امید چشم به ناز بگشودم و بدین زایش قصه نور ۳. و صلابت دیدم.

جنگل آن روز سپید از برف شد، جنگل آن روز به رزم و عشاق در رقص شد، جنگل آن روز به آواز شد، جنگل آن روز دگر باره سبز شد ستم از راه رسید، سینه عشاق درید، خون چو سیلاب دوید، نقش آن روز بر دل شهر کشید.

نیروی هوایی جوشید، پویان چو تندر غرید، من و سرگردانی، من و صد پرسش.

مگر معشوق ز عاشق فقط خون می خواهد؟ بیهوده سخن می گفتم، بیهوده به هر سو می رفتم. جنگل اندر خوابم شد: گفت تخم صدها چون تو در خاکستر ققنوس هایم در اندیشه آغازند. سخن از عشق بگو که عشق را با تیغ ستم گردن خواهند زد. پس از این هر که بهروز ۲ شد از جنگل شد هر که در راه شد در جنگل شد. برف جنگل از خون لاله گون شد

خاک اگر خاک کرامت باشد دهن باغ پر از فریاد است. از شب زرد زمستان، تا سحر، سحر سرخ بهار، فریاد است تا گل سرخ شدن راهی نیست، می توانی گل سرخی باشی، می توانی گل سرخی باشی-۴

جعبه جادویی بود و صلابت مردی از تبار سردار جنگل، که نه از مرگ هراسش بود و نه از فریاد باز می ماند. و در کنارش چون او، اما از تبار حیدر عمو اقلی، هر دو تاختند چون توسن بالدار. این آغازی بود برای هزاران چون من که به اول بار شنیدم (مارکسیسم، لنینیسم). -گل سرخی آخرین سرخ گل خون آلود، گل شهید نعره باغستان-۵

گل سرخی و کرامت عشق را در دستان فدایی می جستند و فداییان از پینه دست کارگران، پای برهنه فرزندان، و از اشک چشمان همسران و مادرانشان.

دیگر نپرسیدم، اما جستجو می کردم تا مارکس را بیابم، که او بود که عشق را در دل فداییان نهاده بود.

بر بام خانه ای در انتهای خیابان شمشیری، سه راه آذری، ققنوس ها بر

آتش بنشستند. ۵ هفت ففنوس خاکستر شده هفت تخم، نه که هفتاد هزار، هزار تخم نهادند. تا هر تخمی ففنوسی شود و در خیابان های سال ۱۳۵۷ تصویر عشق را و عشاق را بر سر دستان برند و بر آسمان فخر فروشند. و هم آواز شوند که: (به جنگل ستاره داره جان جان به جنگل ستاره داره).

عشق یعنی بودن در هزار توی درد و رنج غوطه ور در معدن و نابرده گنج عشق یعنی لیلی، یعنی مجنون لاله های خفته در دشت جنون ما کجا درک چنین معنا کنیم

دل به راهش بر سر رسوا کنیم - شعر از نویسنده-

۱۷ شهریور سال ۵۷ حکومت پهلوی لرزید و بخشی از دژ به ظاهر تسخیر ناپذیرش فرو ریخت. در اندک زمانی کوتاه

پیاده روهایی روبه روی دانشگاه تهران با چاپ کتب جلد سفید انباشته شد. هر کس به قدر توانش می خرید و لا به لای صفحات آن ها به دنبال گمشده خود می گشت. من همسفر قافله خلق، خریدم و خواندم.

فداییان خلق خارج از زندان در دانشگاه تهران جلسات پرسش و پاسخ داشتند و از سیاهکل و سال های پس از آن می گفتند، و این آغاز زایش خلقی شد که از سیاهکل فقط نامی می دانستند. قطره های خون یاران سیاهکل از سال ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۵

سیل ها به راه انداخت. عضوهای جدید، همسرود شدند با عقاب های سیاهکل.

یاران، سرمایه با شما در ۴۹ چه کرد؟ با ما هم تا سال ۶۷ آن کرد، تاریخ تکرار

شد، کودتای ۳۲-۴۹، ۱۷ سال در سکوت و کودتای ۵۷-۷۸، ۲۱ سال در سکوت و اینک گاه طوفان شده است. کوی دانشگاه، فریاد دانشجو، دانشجوی آموخته از سیاهکل، زندان، شکنجه، مرگ، گاه سیاهکل شده است.

ما همچو فرهاد بود کوهکنی پیشه ما سینه ما، ناخن ما، تیشه ما

شور شیرین ز بس آراست ره جلوه گری هر که از جان گذرد، بگذرد از پیشه ما

از آنانی که سیاهکل را به انتقاد نشسته اند سوال می کنم و جواب را نه به زبان از دل می خواهم. اگر آن روز کنار صفایی فراهانی بودید و او سلاحی در دستان شما می گذاشت چه می کردید؟

۱- بر زمین می گذاشتید و به گوشه

را به تیر می بستید؟  
۳- کنار عقاب های جنگل بر دشمن دد منش حمله می بردید بی آن که به آخر کار بیانیدشید؟

همیشه تاریخ این بوده است، آن کس که شکست می خورد با بی رحمی مورد تهاجم دوست و دشمن قرار می گیرد. گفته اند شکست خورده بی پدر می شود و تو سری خور. حتی این قانون شامل حال جلادان تاریخ هم می باشد. تا روزی که هیتلر بر قدرت بود هیچ دولتی توان اخم بر او نداشت اما وقتی فرو افتاد، - توسری زنان به سویس شتافتند. همیشه در اندیشه بودم که استالین حق داشت تا قدرت را شخصی کند، ورنه اگر این نمی کرد شوروی پس از جنگ جهانی جزء سه کشور قدرتمند جهان نمی شد و پای میز مذاکرات نمی بود.

فدایی سیاهکل کشته شد، شکنجه شد، اعدام شد، شکسته شد، اما شکست نخورد ولی کسان نبودند تا به پا بوس بدن های بی جان آنان برونند. گمنام به خاک تحویل داده شدند.

ای وای بر ما که نمی دانیم خاک با آن پاکان چه کرد. سری بزنیید بر قطعه ۳۳ بهشت زهرا، خاک هم چهره درهم کشید و مهمان نواز نشد. و اینچنین است که هنوز سنگی بر گور آنان و دیگر یارانشان نیست.

ولی بزرگان من، چشم بگشایید که امروز پس از ۴۳ سال از مرگتان در دل بسیاری از جوانان دوباره متولد شده اید. عزیزان عاشق امروز شما روبه روی من



عزلت می رفتید و به خاطر مرگ آنان افسرده می شدید؟

۲- سلاح به دست به صف دشمن دلیل پیوسته و عشق آفرینانم سیاهکل

نشسته آید. من در چهره پسرانم تصویر حمید اشرف می بینم، در چهره دخترانم صلابت زهرا به کیش را می بینم. وقتی جوانان به تحلیل سیاسی زبان می گشایند، مسعود احمد زاده، امیر پرویز پویان، بیژن جزینی، علیرضا نابدل، مرضیه احمدی اسکویی، و همه متفکرین فدایی را تداعی می کنند. چه مزدی خواست چریک سیاهکل از ایرانی و تاریخ ایران؟ با این که می دانست شکست می خورد، حتی پیروزی هم نمی توانست مرد جنگل را بر مسند حکومت بنشانند؟

نفرین زمین بر شما که با نوشته های غلط اندوه مادرانشان را به مصیبت تبدیل کردید، و سرخوش به میخانه اوباش رفتید و مست بیرون شدید. تو با شعبان بی مخ چه فرق داری؟ او قمه به دست داشت تو قلم. او تیغ بر تن ها کشید تو قلم بر مغزها فرو کردی. او چون پدر تاجدارش در غربت مرد و تو نیز در قلب ما مرده ای. قلم بر زمین بگذار و بر سرت مشت کوب، که تو گلوله شلیک شده سرمایه ای.

(درد از حصار برکه نیست، درد زیستن با ماهیانی است که فکر دریا به ذهنشان خطور نمی کند)

مادر عزیز، فدایی خلق عزیز سرمدی را در گرد هم آبی سازمان در زمین چمن دانشگاه تهران دیدم. با چهره فرتوت بانویی میانسال، اما پر تلاش چون جوانان. بوسه بر خاک پایت، چه یلی زاده ای مادر. فدایی خلق احمد خرم آبادی برای مادرش از زندان نامه می نویسد و می گوید: مادر پسر

عاشق شده است، جشن عشق برپا کن. مادر می پرسد آن سفید بخت کیست؟ احمد می گوید هموطنانم. فدایی که نه عاشق بود، بل خود عشق بود، چگونه می شود بدون عشق به مسلخ رفت. عشق را فدایی تفسیری دوباره کرد.

کارگر معشوق، زحمت کش معشوق، کشاورز معشوق، و هرآن که محروم معشوق، این همه معشوق عاشق می خواهد. فدایی جنگل سیاهکل عاشق، زایش کرد و دیدیم ققنوس های پس از ۴۹ را، و دیدیم ققنوس های پس از ۵۷

را و امروز می بینیم ققنوس های پس از کشتار دهه ۶۰ را.

راه ز اندازه برون رفته ای

پی نتوان برد که چون رفته ای

عقل در این واقعه حاشا کند

عشق نه حاشا که تماشا کند

اندک شیردلان پس از مرگ هر فدایی زیر لب زمزمه می کردند- یادتان جاوید- و



۱- آخرین برگ از قصه های کوتاه. اهنگری نویسنده آمریکایی می باشد. دختر بیماری که در کنار پنجره اتاقش درختی بود که در زمستان سرد تنها یک برگ بر شاخه هایش باقی مانده بود و دختر می گفت اگر آخرین برگ بیافتد خواهم مرد. پیرمردی نقاش در عیادت آن دختر پی به این مسئله برد. در تاریکی شب پیرمرد وسایل نقاشی و نردبانی را برداشته و در روی دیوار مجاور خانه دختر برگی را تصویر می کند. دختر صبح که از خواب بیدار می شود برگ می بیند و از مادرش طلب صبحانه می کند و حالش رو به بهبود می گذارد آخرین برگ هرگز از درخت نیافتاد، اما پیرمرد در اثر سرمای شب دچار ذات الریه شد و پس از اتمام نقاشی به خانه برگشت و تا صبح فوت کرد و از عشق تفسیر تازه ای کرد.

۲- اورنگ عبدالله زاده جان باخته فدایی تحصیل کرده آمریکا که اجازه دفن جنازه اش را در قبرستان سیاهکل ندادند و پدرش او را در حیاط خانه به خاک سپرد.

۳- ایرج نیری: نیر به معنای نور. بهروز دهقانی ۱۱ روز به دست مزدوران پهلوی شکنجه و به قتل رسید.

۴- کرامت دانشیان هم‌رزم گلسرخي که سال ۵۲ اعدام شد. قسمتی از دکلمه گلسرخي که پس از سال ۵۹ به صورت نوار صوتی انتشار داده شد.

۵- سال ۵۴ قتل عام حمید اشرف و ۶ فدایی دیگر

۶- تاریخ ۳۰ ساله بیژن جزینی جلد ۱: که نوشته بود تنها آقای خمینی می تواند توده وسیع مردم را بر ضد حکومت محمد رضا پهلوی آماده مبارزه کرده و به خاطر داشتن پایگاه مردمی مبارزه اش به پیروزی منتهی شود.

من، بی مقدار ترین شاگرد کلاس شما، این زمزمه را امروز به فریاد می شنوم. نه، نمی خواهم از شما فداییان بت بسازم که بت سازی همان جهل است، اما برای تولد دوباره و چند باره شما، یادمان خواهم گرفت که شما معلم بودید، شمع وجودتان چون خورشید می درخشید، شما صاحب علم بودید، شما در راه رهایی خلق ایران واله و عاشق و شیدا بودید.

یادتان همیشه جاوید.

پی نویس ها:



## لحظه مناسب

## آذر عباسی

“لحظه ی مناسب” مفهومی متافیزیکی خواهد بود مگر آنکه عناصر انقلابی در هر لحظه از مبارزه خویش به ضرورت‌های تاریخی پاسخ مناسب دهند.

امیر پرویز پویان

بیاید سفری در تاریخ انجام دهیم؛ برگردیم به سال‌های نه چندان دور، سال‌هایی که جنبش مترقی ایران بدون پشتوانه تشکیلاتی و بدون چشم‌انداز واضحی در بن‌بست قرار دارد. دیگر امیدی به تغییر حکومت از طریق شیوه‌های رفرمیستی و پارلمان‌تاریستی ممکن نیست. کوچک‌ترین آزادی‌های سیاسی از مردم دریغ می‌شود، کمترین امکان تبلیغی از طرف ساواک و دستگاه عریض و طویل رژیم شاه به سخت‌ترین شکل ممکن سرکوب خواهد شد و... تمام این‌ها نیز توسط رژیمی نامشروع و برآمده از کودتای امپریالیستی- ارتجاعی ۲۸مرداد بر جامعه تحمیل می‌شود. کارخانه‌ها به شدت توسط پلیس و مزدوران حراستی کارخانه‌ها زیر ذره‌بین امنیت قرار دارد؛

این‌ها را بگذاریم یک

طرف، احزاب و جریان‌های هم که موجود هستند تماما به مشاطه‌گری با حکومت و یا قدرت‌های خارجی

می‌پردازند، در واقع یک بن بست همه‌جانبه تمام بستر سیاسی ایران را فرا گرفته است. حال بیایم چندسال جلوتر، انقلابیونی که در سخت‌ترین شرایط از همه هست و نیست خود گذشته‌اند و به مبارزه‌ای بی‌امان با رژیم دست زده‌اند، تعرض

را به جامعه نشان می‌دهند و رژیم را زیر ضربات خود گرفته‌اند. اینجاست که باید از خود پرسید کدام شرایط برای نیروهای مترقی مطلوب تر است؟ بیاید از خود بپرسیم:

فدایی کیست؟

فداییان افرادی بودند که برای بهبود وضعیت مردم و بالاخص کارگران و

زحمتکشان از همه زندگی خود گذشته‌اند و به مبارزه مسلحانه با رژیم پهلوی دست زده‌اند. فداییان مبارزه خود را از سیاهکل در گیلان آغاز کردند و سپس در حد توان آن‌را به سراسر ایران بسط دادند، اما آن چیزی که کنه اندیشه فدایی و مرام فدایی بود نه سلاح و نه خانه تیمی بلکه تعهد آنها به تغییر وضعیت زحمتکشان بود. کافی است یکبار آثار پویان و احمدزاده و جزئی را حتی به صورت گذرا بخوانیم تا متوجه شویم آن چیزی

که فداییان را به مبارزه مسلحانه کشاند، تحمیل شرایط خفقان رژیم به جامعه و از این رهگذر به اپوزیسیون و روشنفکران بود. پویان در جزوه “رد تئوری بقا” توضیح

می‌دهد که برای آنها دو راه باقی مانده است، یا دست زدن به مبارزه مسلحانه و یا انفعال. پس مبارزه مسلحانه انتخاب فداییان نبود، آنها نیک می‌دانستند که زندگی مخفی چریکی چه میزان می‌تواند آنها را از توده‌ها و طبقه کارگر دور کند

از سوی دیگر فدایی در یکی از بحران‌های مهم جنبش کارگری جهان چشم گشود. بحران درونی جنبش چپ بین‌المللی و درگیری بین

**“لحظه ی مناسب” مفهومی متافیزیکی خواهد بود مگر آنکه عناصر انقلابی در هر لحظه از مبارزه خویش به ضرورت‌های تاریخی پاسخ مناسب دهند.**

چین و شوروی، در میان مبارزه بی‌امان انقلابی بر علیه استعمار و امپریالیسم. در آن زمان نیروهای موجود در جنبش کارگری ایران در بین قطب‌های موجود به دنبال اردوگاه می‌گشتند اما فدایی در پی این موضوع نفت، مساله‌ای که بعدها با زیر پا گذاشتن آن جنبش فدایی با ریزش بزرگی روبرو شد و آن جریان موسوم به اکثریت از پی آن آمد.

فداییان تلاش بسیاری داشتند که حتی در برخوردهای محدود خود با مردم صادقانه برخورد کنند و حتی به قیمت مرگ چریکی هم این برخوردها تمام شد. همه می‌دانیم که در حین مبارزه مسلحانه هر کس و از هر جایی به نیروی دشمن یاری رساند و قصد آسیب زدن به نیروی مبارز را داشته باشد باید توسط چریک به سزای اعمالش برسد و کشته شود، اما فداییان بارها از انجام چنین عملی شانه خالی کردند. مهم‌ترین مثال قابل ذکر مساله دستگیری رزمندگان سیاهکل است. فداییان در مناسبات درونی خود نیز سعی می‌کردند صادقانه برخورد کنند، از همین روست که می‌بینیم انتقاد و انتقاد از خود یک رویه عادی و جدی درون سازمانی بود، بدون اینکه

کسی از انتقادات رفیق هم‌رزم خود ناراحت شود، این مساله نیز همان چیزی بود که بعد از انقلاب زیر پا گذاشته شد و منجر به انشعابات مختلف و بی‌دلیل در اقلیت و بعداً قائله گاپیلون شد. فداییان در مقابل نیروهای مبارز دیگر نیز صادق بودند، مثلاً زمانی که تحولات درونی مجاهدین خلق منجر به تغییر ایدئولوژی این سازمان شد، فداییان هیچ‌وقت اتفاقات درونی مجاهدین را تایید نکردند و اتفاقاً در بحث بین رهبری دو سازمان بارها حمید اشرف به این موضوع انتقاد کرد.

می‌گوید. فراموش نکنیم اینکه فداییان می‌توانند در روز ۲۱ بهمن ۵۷ و قبل از پیروزی انقلاب و بعد از کشته شدن تمامی رهبران اصلی خود توانایی برگزاری میتینگ چند ده هزار نفره دارند صرفاً به خاطر مبارزه قهرآمیز در مقابل رژیم نبود بلکه به خاطر خصلت‌های عمیقاً انقلابی فداییان در برخورد با مسائل بود، که این امر نیز بی‌برو برگرد نشأت گرفته از سبک زندگی فداییان است که البته در این نوشته نمی‌توان این موضوع را شرح و بسط کامل داد.

می‌دهد و توانایی جلب اعتماد کارگران و زحمتکشان را دارد.

سیاهکل کجاست؟

سیاهکل منطقه‌ای در استان گیلان و نزدیک شهرستان لاهیجان است. سیاهکل جایی است که فداییان اولین عملیات نظامی خود را از آن‌جا و از حمله به پاسگاه این منطقه آغاز کردند. این حمله گرچه از نظر نظامی شکست خورد اما سرآغازی شد برای یک مبارزه بی‌امان با رژیم شاهنشاهی.

این‌که سیاهکل کجاست صرفاً یک سوال جغرافیایی نیست، می‌توان این سوال را امروز بدین‌گونه پرسید که سیاهکل به معنی سرآغاز مبارزه با سرمایه‌داری و ستم در کجاست؟ این "سیاهکل" دیگر یک منطقه جغرافیایی نیست بلکه یک رستاخیز است. رستاخیز برای مبارزه با نظام ستمگر سرمایه‌داری و رستاخیزی برای مبارزه بی‌امان علیه حکومت اقلیت فرادست بر اکثریت فرودستان و بالخصوص طبقه کارگر که این موضوع نیز یک مساله کاملاً بین‌المللی است.

این‌که امروز با تغییر فرماسیون اجتماعی - اقتصادی از مرحله بورژوازی کمپرادور به دوران بورژوازی مالی و الیگارش‌ی مالی، که اتفاقی جهانی بوده است، دسترنج زحمتکشان و ارتش کار بیش از گذشته

مورد یغما قرار می‌گیرد، این تغییر باعث انحطاط هر چه بیشتر مفهوم بورژوازی ملی، و همچنین انحطاط وحشتناک خرده بورژوازی و طبقه متوسط گشته است. در این دوران دیگر مفاهیمی مانند خلق و مسائلی که به هر جهت خواهان کم‌رنگ کردن مبارزه طبقاتی هستند را باید دور ریخت. مساله یک چیز است، آن هم رفع استثمار بشر از بشر.

به هر روی اگر مفهوم سیاهکل را از یک منطقه



پس می‌بینیم برعکس آن چه که نیروهای لیبرال و محافظه‌کار جامعه نشان می‌دهند، فداییان خلق معطوف به سلاح نبودند، فداییان معطوف به مبارزه بودند، مبارزه را هم صرفاً در شکل مسلحانه و چریکی نمی‌دیدند. فداییان تحلیلی از شرایط آن روز رژیم شاهنشاهی داشتند، و در این تحلیل نتیجه می‌گرفتند که باید دست به سلاح برد اما این امر به تمام تاریخ و شرایط بسط ندادند. فداییان اگر دست به سلاح گرفتند واکنشی به رژیم سرکوبگر شاه بود. یک عنصر دیگر نیز در فداییان وجود داشت که تا به امروز آن‌چنان که باید و شاید مورد بررسی قرار نگرفته است، این اصل طلایی "سبک زندگی" انقلابی و مترقی

پس کنه اصلی فدایی نه سلاح است و نه بمب و نه اعلامیه‌های تند، کنه فدایی استقلال، تعهد به مبارزه و طبقه کارگر، فدا کردن همه چیز خود برای رهایی طبقه کارگر، مبارزه کردن در هر شرایطی برای رهایی انسانها.

امروز هم فدایی واقعی آن کسی است که تعهد خود را به مبارزه برای رهایی طبقه کارگر می‌داند و با شیوه‌ای مناسب شرایط امروز دست به مبارزه می‌زند و مبارزه را در تمام ابعاد زندگی خود انجام

فداییان بود. فداییان نوعی زندگی را دنبال می‌کردند که در میان تمامی اعضا و هواداران فدایی دنبال می‌شد که تمام جامعه را به تحسین و آگاهی می‌داشت، اگر از یک مذهبی یا یک فرد کاملاً غیرسیاسی هم در مورد فداییان سوال کنید اولین موضوعی که به آن اشاره می‌کنند نوع برخوردها با مردم، با خانواده، با کارگران است. شاید بارها از یک فرد غیرسیاسی هم که یک فدایی در میان آشنایانش بوده است شنیده‌ایم که چه قدر با افتخار از فدایی حرف می‌زند و از خصلت‌های آن فرد

جغرافیایی به یک مفهوم عملی تغییر دهیم و خواهان این پرسش باشیم که رستاخیز امروز چیست، آن گاه رسیدیم به ریشه اصلی مشکلات کنونی جنبش کارگری و مدافعان رهایی طبقه کارگر.

امروز طبقه کارگر بیش از هر روزی نیاز به آگاهی واقعی دارد، امروز طبقه کارگر به جای چریک نیاز به آگاهی دارد. امروز طبقه کارگر نیاز به دلسوز و مرثیه سرا ندارد، طبقه کارگر نیاز به دوستی های خاله خرسه ای شبه روشنفکران خرده بورژوا ندارد، امروز طبقه کارگر بیش از هر چیزی نیاز به آگاهی دارد. آگاهی در مفهوم طبقاتی و مسلح به ایدئولوژی علمی.

فراموش نباید کرد که امروز هر حرکت مسلحانه ای در هر کجای خاورمیانه منجر به جنگی داخلی می شود که در ازای این اتوریتته سریعاً به دست نیروهای القاعده و دیگر نیروهای سناریو سیاهی مانند سلطنت طلبان می افتد، فراموش نکنیم که امروز عمل مسلحانه بیش از آن که جاذبه داشته باشد، دافعه دارد و از همه مهم تر فراموش نکنیم که امروز به دلیل حضور پر قدرت امپریالیسم رسانه و تک صدایی در عرصه رسانه عملاً طبقه کارگر را نسبت به مفاهیم مترقی بدبین یا ناآگاه کرده اند. امروز رسانه های رنگارنگ مسائل را به لیبرالی ترین حالت ممکن به نمایش می آورند که تماماً باعث تحمیق عمیق تر توده ها می شود، در این شرایط طبقه کارگر از حقوق خود نیز به درستی اطلاع ندارد چه رسد به اینکه خواسته های ریشه ای یا مترقی را بشناسد.

لذا به نظر نگارنده "سپاهکل" امروز جایی است که طبقه کارگر یا دیگر زحمتکشان را نسبت به منافع طبقاتی خود آگاه کند.

علیه لیبرالیسم

لیبرالیسم در جنبش کارگری و دیگر جنبش های اجتماعی از آن دست پدیده های غامضی است که

از هر لحظه غفلت نیروهای کارگری و چپ استفاده می کند و خود را وارد هر شکل و مناسباتی می کند. فداییان اولیه به خصوص تلاش بسیاری را برای طرد لیبرالیسم در هر بخش مناسباتی خود می کردند اما این تلاش ها در نهایت با کشته شدن رهبران سازمان فدایی با شکستی سنگین روبرو شد.

لیبرالیسم صرفاً یک اندیشه سیاسی نیست، لیبرالیسم مجموعه ای از رفتار و کنش هاست که در نهایت به تثبیت مناسبات تولیدی حاکمه می انجامد. سکتاریسم، منفعت طلبی، فردگرایی، ضد کار جمعی بودن و... از نمودهای لیبرالیسم در برخوردهای فردی یا گروهی است. از راهکارهایی که می تواند از به وجود آمدن لیبرالیسم در یک سازمان حزب یا تشکل جلوگیری کند، انتقاد و

### لیبرالیسم را باید در هر شکل و جمع کارگری از همان ابتدا خشکاند و در تمام عمر یک جریان باید نسبت به وجود آن حساس بود.

انتقاد از خود است و اتفاقاً همین لیبرالیسم و عافیت طلبی است که بخش عمده سازمان فدایی را تبدیل به یکی از ضد کارگری ترین احزاب تاریخ می کند.

لیبرالیسم را باید در هر شکل و جمع کارگری از همان ابتدا خشکاند و در تمام عمر یک جریان باید نسبت به وجود آن حساس بود. لیبرالیسم می تواند یک جریان مدعی ترقی خواهی به یک جریان مشاطه گر و بدتر از هر دشمنی تبدیل کند. واقعیت این است که باید هر نیروی چپ لیبرالیسم را در هر پوشش و لباسی طرد و افشا کند. هر کسی دارای خصلت های لیبرالیستی یا باید خود را تغییر دهد یا باید اخراج شود. در این زمینه هرگونه تعارفی منجر به فروپاشی کل می شود. همین لیبرالیسم مانع گذر فدایی از یک

جریان خلقی به یک جریان کارگری شد و آن را از یک جریان خلقی به یک جریان (شاید هم چند جریان) ضد کارگری تبدیل کرد. این تجربه ایست که جنبش کارگری ایران با درد و هزینه بسیاری پرداخت و باید از ظهور مجدد این پدیده جلوگیری کند. البته به نظر نگارنده کماکان لیبرالیسم در محافل چپ وجود دارد که باید افراد صادق با این پدیده برخوردی جدی به عمل بیاورند.

سخن آخر

فداییان خلق را به طور کلی مانند هر پدیده اجتماعی-سیاسی نمی توان جدا از بستر خود مورد ارزیابی و سنجش قرار داد. فداییان محصول زمانه خود بودند. هر پدیده ای در بستر خود دارای نقاط مثبت و ضعف است. یک نیروی مترقی تحلیلی همه جانبه از پدیده ارائه می دهد. فداییان در عصر خود نقاط مثبت و ایرادات مختلفی داشتند اما کسی که آن ها را یکسره به کناری می نهد قطعاً با موضوع علمی برخورد نمی کند. روش درست در برخورد با مساله گذشته جنبش کارگری این است که نسل جدید نیروهای چپ باید مسائل امروز خود را بشناسند، با توجه به شناخت امروزی خود تداوم سیاست های درست گذشته را پی بگیرند، از سیاست های اشتباه گسست کنند. فدایی صرفاً نه سلاح بود و نه عملیات، فدایی مرامی بود که در دوران خود دستاوردها و شکست های متعددی داشت، نه می توان در خواب پیروزی های چند دهه سال قبل باقی ماند و نه می توان صرفاً شکست ها را دید. یک نیروی چپ به گذشته خود ریشه ای می نگرد و این نگرش ریشه ای باعث می شود که اشتباهات را در ریشه ببینید. نگاهی که صرفاً به گذشته نوستالژیک است، نگاهی جزمی و خرافی است و نگاهی که صرفاً در مقام نفی وارد می شود نیز به همین گونه ایده الیستی است که خب پرواضح است که جزم گرایی و ایده الیسم در اندیشه یک نیروی مترقی مانند سم می ماند.

## کینه

این، منم  
 دهمقان دهمقان زاده می‌گندم زارها  
 بجن زار و دشت‌های شالیکاران  
 تلخی لقمه می‌بیشگر کاران منم  
 در وطن بی‌وطنی، از جنس و ظنم  
 و ظنم:  
 فقر، اشک، حسرت، کرسکی،  
 من و ظنم، و ظنم خون،  
 خون هم خشم.  
 دریایی از خشم و نفرت  
 من این منم، من  
 من خشم و نفرت خلقم  
 خلقم اما کینه،  
 کینه‌اش با دشمن  
 کینه‌اش منم،  
 مشت بی‌پروا  
 مشت بی‌پروای خلقم با دشمن...

## سپکار

ای کاش به جای تیغ‌های برهنه، نشسته بر اندوه خلق  
 میتوانستیم گل‌های بشارت دهنده می‌بهار را  
 برای خلق به ارمغان بیاوریم؟  
 گل‌هایی از جنس تمام شدن  
 تمام تبعیض‌ها و نابرابری‌ها  
 ... به سوی بهاری لبریز  
 از انسان‌های برابر...  
 اما اینک این من و تویم  
 که برای رسیدن بدان بهاری انتها  
 برای خود گل شدن در قلب خلق  
 باید به سپکار برویم در سایه جنگلهای بی‌امان  
 به کین مسلسل‌های به رگبار درآمده  
 به سوی لبریزترین روزهای خلق  
 باید به سپکار برویم  
 برای نیندیشیدن به نابرابری‌ها  
 و آرمان شدن آرمان خلق  
 باید به سپکار برویم